

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228573**

UNIVERSAL  
LIBRARY







ان الله على كل شيء قدير

کتاب مطاب من تصنیف مولانا امام المہتمم من اولیاء اللہ اہل کرامت قدوة لکھنؤ  
عالم حقانی مقبرہ حضرت پیر و ساجانی باریکادہ

خبر  
کتاب

کر مضمون بے قیادہ و فقہ و شرح طاعات و معانی نیز طہارت و نمازات  
باخلاق عز و جل خلقت پر فرمائش تاجر کتب ناب شیعہ احمد قلند صاحب

نویسے منشے در شاہی گریڈ  
در مطبع سید قباد قادر مطبوعہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ' and other religious or philosophical text.

آخره و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد بینی  
 این عالم را پر از کا و رس تقدیر کن و مرغی که بر صد هزار سال یکدانه بر دارد و اینجمله  
 کا و رسها با خر رسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت  
 ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن فوج پیغمبر  
 موات الله علیه بشنو که دیر گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خاز  
 که دیر او در باشد از یک در در آمدم و دیدم که در بیرون شدم دوی هزار سال  
 پنجاه سال کم بزیت پنج هزار سال است که برفته هر چه مقدار آن متناهی بود اگر  
 دراز کشد سستی شده دیگر کار آخرت ابدی دارد که پسری نشود و اگر کسی را ملک  
 دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آنهمه تخم حسرت  
 باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی پیش نبودی پس عاقل چون بود کسی که ملک  
 جاوید را با چنین کار مختصر بفرود شد باز آنکه بچکس را از دنیا هیچ چیز صافی و مسلم  
 نباشد بلکه منقض و مگذر بود و آخرت را بدینامی مختصر فروختن کا به هیچ عاقل نبود  
 بلکه عاقل و اندک جمله زمین و آنچه بر دیت و جنب سعادت ابدی و خزانة قدرت  
 خدا تعالی کلوحیت و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیت  
 از آن کلوح که از بر خاستن آن عباد تا نشستن و ناچیز شدن وی بس متعادل  
 بنود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا بودی الا کوزه زرین فانی و آخرت بودی الا کوزه  
 سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون

کا و رس کاغذ عربی تو از غلگه  
 بهندی چینه نامند و آن ریزه  
 و باریک باشد ۱۲ غیاث الغفر

بکسر اول فرغ  
 و آخر شده در  
 ۱۲ غیاث

باکان سخانی رسیده مکنه  
 متنی است که اگر زو باشد  
 یعنی تاسف و افسوس حضرت  
 هم آمده است ۱۲ ب

کلوح بعضی اول بگویند آن کا کا  
 لغظ دارد باشد معر و است  
 که کلوح شک شده و خطهای  
 دیوار افتاده و خاک بر زمین  
 سخت باشد و از بزرگی که  
 خوانند و خشت پارچه خاک  
 را نیز گویند و کا کا  
 شک ط

زن و دین و علم و کمال  
 ازین و عبادت و کمال  
 ازین و عبادت و کمال  
 ازین و عبادت و کمال

کتاب فی الجواهر فی تفسیر تفسیر  
بیرانی زبون انتخاب

در بیان این که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در کتب دیگر  
نمی آید و این کتاب  
بسیار مفید است  
و در بیان این که  
در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در کتب دیگر  
نمی آید و این کتاب  
بسیار مفید است

دینا سفالین فانی است داخرت زرین باقی بیعتی باشد فانی خیس را بر باقی تشریف  
اختیار کردن **فصل** پس دینار را باطلی دان که این و سبحان تعالی آفریده است  
برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر باید قیامت نهاده  
چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر بگیرند و بدین رباط برسند زاده راه  
بگیرند و هیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاده و بدرقه باید قیامت فرود شود و هلاک  
شود و هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوی زاده آخرت و بدرقه  
چیت تا بدان مشغول شوم و دست از دینا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زادنیت مگر  
تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است  
چنانکه حق تعالی فرموده **وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** و گفت **وَمَا**

**نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مَشْرُوعِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ أُوخِيَ فَلَا يَخُوفُ عَلَيْهِمْ  
وَلَا يُمْخِرُ تَوْنًا** و گفت **كَلَّا إِنَّ اللَّهَ حِصْنِي مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي**

پس زاده و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس با این کتاب مختصر تصنیف  
کردیم و در زاده آخرت نام کردیم بسبب آنکه هر چه از اهل دین درخواستند برای توفیق  
از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب بجای علوم و کیمیا سعادت رسند  
آنقدر که در بدایه هدایه گفته ایم تمنازی ایشان را کافی بود و خواستند تا پاری کتاب بدایه  
باشند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که این کتاب نظیده نوزخالی بود و اعتقاد  
که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاد و دیدیم تا جمل مع بود میان علم و عمل و ایمان



و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امید داریم که هر که این کتاب بر خواند  
مصنف و نویسنده را از خدای عزوجل آمرزشش خواهد اند ولی اللجانة لدهاء المسلمین  
**فضل** در پیدا کردن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید  
بدانکه تو آفریده و ترا آفرید کار نیست که آفرید کار همه عالم است و هر چه در عالم است و یکی  
است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همشایب نیست و همیشه بوده است و هستی او را  
ابتدای نیست و همیشه باشد و وجود او را آخر نیست و وجود وی درازل و ابد و واجب است  
که پیشی را بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که ویرا هیچ سبب نیاز نیست و هیچ  
چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بولیت و معنی  
قیوم اینست <sup>شماره</sup> هر دو می در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و ویرا هیچ  
کما که فرود آمدن نیست و هیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و ویرا صورت  
نیست چون و چگونه را بوی راه نیست و هر چه در خیال و خاطر آید از کیت و کیفیت از  
همه پاکست که این همه صفت آفریدهای دیت و وی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه  
هر چه در هم و خیال صورت کند وی آفرید کار آنست و خزوی و بزرگی و مقدار را  
بوی نیست که این همه صفات اجسام عالم است و وی جسم نیست و ویرا هیچ جسم  
پیوند نیست و بر جای و در جای نیست بلکه خود اصلا جا نگیرد و جای پذیر نیست و هر چه  
در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی محراب است و وی فوق  
عرش است بقهر و تسخیر چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست و عرش حال

عقل است با نفع و در ذرات است و در خلقانی بد بود  
مثل مانند در بیانات

معنی است که در کتب است معنی است که در کتب است  
ارزنجی در خطایان و در اصلاح و در اصلاح  
خود قیامی است و این جوهر صفت خود را  
عرض آنرا گویند که بذات خود قیامی است  
بلکه قیام عرض بود و هر چه در کتب است  
معنی در کتب است معنی در کتب است

عرض در کتب است معنی در کتب است  
عرض در کتب است معنی در کتب است  
کیت در کتب است معنی در کتب است  
تختانی معنی در کتب است معنی در کتب است  
سوی چندی در کتب است معنی در کتب است  
و کلمات در کتب است معنی در کتب است

اللهم سوفی فخره با صوصه فالباب  
اللهم سوفی فخره با صوصه فالباب  
اللهم سوفی فخره با صوصه فالباب

عقل است با نفع و در ذرات است و در خلقانی بد بود  
مثل مانند در بیانات  
معنی است که در کتب است معنی است که در کتب است  
ارزنجی در خطایان و در اصلاح و در اصلاح  
خود قیامی است و این جوهر صفت خود را  
عرض آنرا گویند که بذات خود قیامی است  
بلکه قیام عرض بود و هر چه در کتب است  
معنی در کتب است معنی در کتب است  
عرض در کتب است معنی در کتب است  
عرض در کتب است معنی در کتب است  
کیت در کتب است معنی در کتب است  
تختانی معنی در کتب است معنی در کتب است  
سوی چندی در کتب است معنی در کتب است  
و کلمات در کتب است معنی در کتب است

و بر دارنده وی نیست بلکه عرش و محله عرش جمله برداشته لطف و قدرت وی  
 اندام روز هم بدان صفت است که درازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد  
 همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بودناقص  
 خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد  
 و محتاج آفریده باشند که فرید کار و انگر بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه  
 این همه منزله است در اینجهان دانستی است و در اینجهان دیدنی و چنانکه در اینجهان  
 ویرا چون و چگونه دانند در اینجهان نیز چون و چگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار  
 این جهان نیست **قدرت** با آنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر  
 است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف به آن راه  
 نیست بلکه هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین و عرش و  
 کرسی هر چه هست همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست یحکس جز وی هیچ  
 چیز نیست و ویرادر آفرینش را و انباز نیست علم وی داناست و علم وی همه  
 چیز محیط است و از علی تا اثری هیچ چیز بے دانش وی نرود چه همه از وی رود و از قدر  
 وی پدید آید که عدد در یک بیان درختان و ستاره آسمان و قطره باران  
 و اندیشه در لهما و ذراتی هوا در علم وی همچنان مکتوف است که عدد آسمانها را و دست  
 و هر چه در عالم هست همه بنحو است و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک بسیار و خرد و بزرگ  
 و جزو و شرطاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و بیخ و

بجز از حال خود گشتن  
 پیش بر وزن در زرش  
 نمی کردین باشد که  
 خ زدنت و بمعنی تغیر  
 است همچنانکه مش بمعنی  
 است ۱۲ بران  
 در اینجهان  
 در اینجهان  
 در اینجهان  
 در اینجهان  
 در اینجهان

ان را قدرت  
 است و محیط است  
 شد و بمعنی  
 غره اندوخته  
 اینگونه  
 ب

محیط دیگر نه و احاطه کننده و دیبای شود که تمام زمین را احاطه کرده است ۱۲ م

راحت و بیماری و تندرستی زود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر  
 همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یکذره از عالم بجنابند یا بجای  
 بدارند یا برایش کنند یا کم کنند بخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه  
 وی خواهد در وجود دنیا بدو هر چه وی خواهد باشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه  
 هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتقدیر و تقدیر و قدرت و بصیرت و چنانکه دانست  
 بهر چه دانستی است مینا و شنوایست هر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک  
 در شنوایی وی و تباریکی در روشنی در بینایی وی برابر بوده آواز پای لورچه که در شب تا یک  
 برود از شنوای وی بیرون بنود رنگ صورت گرمی که در تحت اثری بود از دیدن  
 وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوایی وی بکوش نبود چنانچه دانش  
 وی باندیشه نبود و آفریدن وی بکلام بمانند که در حکم است  
 فرمان وی بر همه خلق واجب است و جزوی از هر چه بر داده است  
 و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن ولایت و وی چنانکه  
 و توانا و دانا و شنوا و میناست گویاست و باموسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت  
 بیواسطه سخن وی بکلام و زبان و لب و دمان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف  
 و صوت نیست سخن خدا تعالی پاکیزه و منزّه تر است ازین صفت قرآن و تورات و انجیل و  
 زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ولایت و سخن صفت ولایت و همه صفات وی  
 قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدوس در دل معلوم است و

در هر چه  
 تبارک و تعالی  
 در هر چه  
 در هر چه  
 تقدیر اندازنده کردن  
 کردن و قائل کردن  
 و همواره کردن  
 چیزی ۱۲  
 م

فوق حدیث  
 در باب روح  
 چنانکه ایجاد و دفع  
 ۱۲

بر زبان ما مذکور است و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم  
 بهمان کلام او در دل محفوظ و بر زبان ما مقرر و در مصحف مکتوب محفوظ تا مخلوق  
 و حفظ و کتابت مخلوق مقرر تا مخلوق و قرات مخلوق افعال عالم و هر چه در عالم است  
 همه آفریده و است و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل  
 همه عقلا در هم نشاندند و در پیشه کنند تا این مملکت را صورت نیکوتر بنمایند یا بهتر از حق  
 تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بنمایند که بهتر  
 ازین میباشد خطا کند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون  
 نابینائی باشد که در سر آشود و هر قاشی بر جای خود نهاده وی نه بین چون بر اینجا افتد  
 میکوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را  
 نمی بیند پس هر چه بیافرید بعد و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هر چه آفرید از  
 رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعد است و ظلم از وی خود ممکن نیست که  
 ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری  
 ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد هر چه هست و بود و باشد و خواهد بود همه معلوم  
 کند و مالک و است و پس انباز و بی بهمتا صفت آخرت پس بدانکه این سرا  
 مزع آخرت است و آن سرا عالم ابدیت و سرای جز است و این منزلگاه است که از اینجا  
 زاد بر و از نند و با خرت بر نند هر کسی را از بنندگان مدتی تقدیره کرده است که درین منزل  
 باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه بنود چون اجل در راه

است و یاد و نشود شده هم  
 در سن و یاد و نشود شده هم  
 در سن و یاد و نشود شده هم  
 دست در کاری کردن  
 با نفع بنده مالک  
 اجمع ۱۲  
 بدان مقام غیبی از کوی  
 در میان این  
 دن و تنگ کردن  
 هواره

در

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و تکالیفات باشد جان را با کالبد  
 دهد و هم برابر بگیرد و هر کسی که در راهی خویش بیند در نام نوشته که هر چه کرده باشد  
 بهم بر یاد وی دهند و مقدار طاعت و محبت و یرایا در گذرانند بهتر از وی که شایسته آن  
 کار باشد و آن ترازو بهتر از وی این جهان نماید و سوال گو حق است روح را با قالب  
 آید و قالب راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبری سوال کند و کافران را  
 عذاب کند و دوری از دوزخ در گور ایشان کشاید و مومنان را چون سزای خود  
 بخوابانند و دوری از بهشت در گور ایشان کشاید و بدانکه همه خلق را گذر فرماید بر صراط  
 و صراط باریکتر از سوی و تیزتر از شمشیر بود و هر که درین عالم بر صراط مستقیم راست است  
 باشد با سانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست ندانسته باشد بر صراط راه نیابد و  
 بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و پس سندان هر چه کرده باشند و حقیقت صدق  
 از صادقان طلب کنند و منافقان و مرایان را آشوب دهند و نصیحت کنند و گروهی را  
 بحساب بهشت برند و گروهی را حساب کنند با سانی و گروهی را بدشواری و با خسر  
 همه کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان بهشت برند و ایما  
 را بدوزخ فرستند و از ایشان هر که شفاعت انبیا و اولیا در یابد عفو کند و هر که شفا  
 نبود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کند و با خسر باز بهشت برند بر حمت خویش  
 و شفاعت پیغمبران علیهم السلام بنویسد و چون سبحانه و تعالی این تقدیر کرده بود  
 که احوال آدمی بعضی سب تفاوت وی باشد و بعضی سب سعادت و آدمی

عنه با نفع خیر دادن و زمین بندگان  
 عه سادت یک بخت شدن  
 عه شکایت با نفع  
 عه با نفع خیر دادن و زمین بندگان  
 عه سادت یک بخت شدن

از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلواة و  
 والسلام بفراستاد بر بندگان خویش تا جز در بند ایشان را از سعادت و شقاوت  
 و بشارت دهند مومنان را بر پشت و کافران را بدو رخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت  
 ایشانرا آشکارا بکنند تا بچکس را بر خدا تکیه آلی حاجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان  
 پیدا کنند تا هر که فرمان بردار بود داند که علامت سعادت است هر که پیغمبر نماند کند داند  
 که علامت شقاوت است تا بچکس را بر خداوند تعالی حاجت نماند پس با خبر همه رسولان <sup>صلی</sup>  
 ما را محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجه کمال رسانید که هیچ  
 زیادت و نقصان را بوی راه نبود بدان سبب را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر  
 نباشد و جمله خلائق را از جن و انس بمناسبت وی فرمود و ویر رسید همه انبیا کرد و  
 یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیه و سلم جمعین **فصل**  
 اینقدر اعتقاد یکدگفته آید ایمان بدین درست شود هر که این جمله باورد داشت و  
 بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگر چه دلیل آن تمامی نداند بروی  
 واجب نیست آن همه محبت پس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا بجات دو جهان  
 حاصل شود و آن تقویست و معنی وی پرهیزگاریست و فرمانبرداری حقیقتی و انکار آدمی  
 بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند  
 بود و این تقویست و قسم بود کجی بلکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن  
 نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بران اندازه که در کتاب هدایه بتاری کفته ایم

این کتاب در بیان کمال سعادت است که در این کتاب بیان شده است و در این کتاب بیان شده است و در این کتاب بیان شده است

بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت داشتن فرمان بندگان  
فرمان حقیقی برود و وجهت یکی فریضه و دیگر نافه که آنرا است گویند فریضه اصل است و  
سر باید رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان  
یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدایتعالی میگوید که هیچ تقرب نکند بندگان  
من بمن باندگزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن بمن بنواخل ناساید تا آنجا  
که او را دوست گیرم و هر گوی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند و گوش وی باشم  
تا بمن شنود و دوست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه نتوانی  
رسید بگزاردن فریضها و رفتن راه تقوی الابدانکه پیوسته بمراقبه و نگاه بسانی دل انداخته  
مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق سبحانه  
و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است اندیشه و خاطر تو و داناست بهر چه می رود  
بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم بگذرد بجنبند و آرام نگیرد الا که حقیقتاً  
آنرا می بیند و میداند چون این بداشتی پیوسته با او باش و حضرت خداوند خویش  
و جسد کنان نیز بیند ترا الا مشغول بد آنچه فرموده است و در آنرا آنچه نمی کرده است و نتوانی  
بدین صفت بودن الابدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب  
شوی جمله نگار باری و هر ساعتی را در وی جدا گانه که داری در آن ساعت بدان مشغول  
باشی تا هیچ غافل و بیگار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهلان کن که بیداری  
پیش از صبح بود که هر که راضی خفته یا بد برکت آن نهد و تمامی در دنیا بد که برکات در نگاه

لطف از یکیشدن در نزدیکی  
بستن ۱۲  
سعه چیزی از آنچه در پیش و  
از کسی ترسیدن ۱۲  
سعه با کسب نام واقف  
کنده کسی را با لغت ۱۲  
علا واقف شوند ۱۲  
سعه با نفع یکدیگر در سخن و  
باز از سلام و معذرت کردن و عیبها  
شدن در برده و عیبها  
و در غیر و باز در نشستن و در عیبها  
از نشستن و عیبها  
چیزی نیز آید و آنچه در نفع  
چوب بختی قطع خوب ۱۲  
بجرات اللغات

خواستن است و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تورود ذکر خداوند تعالی بود و بگوید  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانَنَا بَعْدَ مَا آمَنَّا بِاللَّهِ الشُّكُورُ وَأَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ  
 الْمَلِكُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالسُّلْطَانُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ هَمَجْنَا  
 عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا  
 مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مِلَّةِ آبَائِنَا الْبِرِّهِمِ حَقِيقًا  
 مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَنَا  
 فِي هَذَا الْيَوْمِ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَتَعُوذُ بِكَ أَنْ نَخْرَجَ فِيهِ سِوًا أَوْ نَخْرَجَ إِلَى الْمُسْلِمِ  
 نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِيهِ  
 وَمَعْنَى این دعا را معلوم کن پارسی آنگاه بنام میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی  
 شنیدن چون در پوششی جامه را نیت کن که فرمان خداوند تعالی را بجا می آوری در  
 پوشیدن عورت و خذ کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کار یک چیز برای  
 خداوند تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از  
 تن خویش فراپوش و از تا نخست پانی چپ در طهارت جای کنی و چون بیرون آئی  
 پای راست فراپوش و در چیزیکه نام خداوند تعالی بر آن نوشته باشد از آن گشتی و گناه  
 دورم در طهارت جای مبر و سر برهنه بر طهارت جای مشو چون در طهارت جای خواهی  
 شدن بگوی **لَبَّيْكَ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّحْسِ الْجَنَسِ الْخَبِيثِ الْمَجْبُثِ مِنَ الشَّيْطَانِ**  
**الرَّجِيمِ** و چنان کن که **بِسْمِ اللَّهِ** و نحو پیش انسان گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر

معنی این دعا را معلوم کن پارسی آنگاه بنام میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی شنیدن چون در پوششی جامه را نیت کن که فرمان خداوند تعالی را بجا می آوری در پوشیدن عورت و خذ کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کار یک چیز برای خداوند تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از تن خویش فراپوش و از تا نخست پانی چپ در طهارت جای کنی و چون بیرون آئی پای راست فراپوش و در چیزیکه نام خداوند تعالی بر آن نوشته باشد از آن گشتی و گناه دورم در طهارت جای مبر و سر برهنه بر طهارت جای مشو چون در طهارت جای خواهی شدن بگوی لببیک الله اعوذ بالله من الرحس الجنس الخبيث المجبث من الشيطان الرجيم و چنان کن که بسم الله و نحو پیش انسان گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر



در طهارت جای بود و او بود و وقت بیرون آمدن بگوید **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**  
**أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي وَابْقَى عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي** و پیش از قضای حاجت باید که سه  
 کلنج پاک بنهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی بآب استنجاکن  
 و پس از بول سه گام برگرد سه بار تنوخ کن و سه بار قضیب بپوشان و سه بار دست  
 بزیر قضیب بیرون آورد و در استبراه پیش ازین میغز که آن بوسه کشد و اگر در محراب  
 طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از  
 نشستن برهنه مکن و روی فراغ آب و ماه مکن و روی دلشت فرا قبله مکن لیکن قبله  
 باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار ببول مکن و حد کن  
 از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بوده از جایکه در مقابل باد  
 باشد و از سوراخی که در زمین باشد دور نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیغز و رتی بر  
 پای بول مکن و چون کلنج بکار داری کم از سه کلنج بکار مدار و هر سه باید که پاک  
 بود و درشت چنانکه بپیدی بر باید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر سه پاک نشود و پنج یا  
 هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلنج بکار داشتی و  
 بنجاست فراتر نبردی و هیچ اثر ننگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود لیکن اولی آن  
 بود که میان کلنج و آب جمع کنی و البته جز بدست چپ مکن و بگوید **اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي**  
**مِنَ الْبَغْضِ وَ حَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ** و چون از استنجاب آب فارغ شدی  
 دست بزین یا بیلوار در مال نگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

سه بار بپوشان  
 سه بار بپوشان  
 که خانی نظار در این است  
 که کلنج خشک شده وقت است  
 دیوار افتاده و خاک چسبیده  
 سخت باشد  
 سه ای بر سر آن که در آن  
 از تقاق و کلهار و غیره  
 فراموش  
 سه بار کردن خود را  
 نجاست و شستن در آن  
 خواستن

بگوید **يُخَفِّرُكَ** یعنی آرزوش میخوانم و خوشترت را بر خمره خشک کن تا تمام آداب  
 بجای آورده باشی **أَدَابٌ** و وضو چون از استنجا فارغ شدی آداب  
 مسواک از دست ده که آن سبب پاکی دمان و خوشنود بودن خداست و یک  
 نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا  
 نشین و روی بقبله آر و بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ**  
**هَمِّ آتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ يَحْضُرُونَ** پس بر دو دست سه بار شکر  
 و بگوید **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيَمِينَ وَالْبَرَكَةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشُّومِ**  
**وَالْمَلَاحَةِ** پس بدل بگوید نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدیث  
 بگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف  
 آب بگیرد سه بار در دمان کن و بخلق بگیرد که روزه دار باشی و بگوید **اللَّهُمَّ اعْقِبْ**  
**عَلَيَّ تَلَاوَةَ كِتَابِكَ وَكَثْرَةَ ذِكْرِكَ** و یک کف آب دیگر بگیرد سه بار  
 بغض مینی برکش و درون مینی پاک بکن با انگشت دست چپ و بگوید **اللَّهُمَّ ارْحَنِي**  
**رَايِحَةَ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ عَنِّي رَايِحٌ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ رَايِحَةِ النَّارِ**  
**وَمِنْ سُؤْلِ الذَّارِ الْخَاءِ** هر دو دست آب بگیرد جمله روی بشوی و از سر کوشش تا گوشه  
 پیشانی خطی راست بکش و هر قدر مویکه سوی روی آمده باشد از آن خط آب با صابون  
 آن موی برسان و همچنین آب با صابون چهار موی برسان ابرو و مویک و مژگان و  
 موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

جمع  
 پنج مرتبه در وقت وضو  
 هر بار در وقت وضو  
 هر بار در وقت وضو  
 هر بار در وقت وضو



برسد پیرایه در بهشت تا با نماز برسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کبیر  
 دست چپ که خضر گویند و ابتدا با انگشت کبیر پای راست کن و ختم کبیر پای چپ  
 کن و بگوی **اللَّهُمَّ تَنَزَّلْ عَلَيَّ الصِّرَاطَ يَوْمَ تَنَزَّلُ الْأَقْدَامُ فِي السَّارِ**  
 و بوقت پای چپ متن بگوی **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَرَلَّ قَدَمِي عَلَى**  
**الصِّرَاطِ يَوْمَ تَنَزَّلُ الْأَقْدَامُ** <sup>فقیر</sup> فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ**  
**إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**  
**وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمَّا تَشَاءُ وَسُوءَ وَظَلَمْتُ نَفْسِي أَسْتَغْفِرُكَ**  
**وَأَتُوبُ إِلَيْكَ فَاعْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ**  
**الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَطَهِّرِينَ**  
**وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ** هر که این دعا را در میان طهارت بگوید همه  
 خطانا و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی او نهند پیوسته در  
 زیر عرش طوفان میکند و مزد آن تا قیامت دیرامی نویسد **فصل** از بهفت چیز خوشتر  
 را کوشه دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب سرف کردن و در و شستن  
 طهارت سخت بر روی مزین و در میان وضو سخن بگوید و هیچ جامی سته بارش نشود که  
 مقصود از چهارم شیطانست و موموسا زادر طهارت شیطانست که برایشان خندد  
 ویرا او همان گویند و بایکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت  
 کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

یعنی کبیر  
 کبیر اول بر وزن کبیر  
 یعنی کبیر  
 کبیر اول بر وزن کبیر  
 یعنی کبیر

یعنی کبیر  
 کبیر اول بر وزن کبیر  
 یعنی کبیر  
 کبیر اول بر وزن کبیر  
 یعنی کبیر

خالی مباشس که در خبرت که هر طهارت که با ذکر بود گناه را از همه اندا هما برود و چون بی زکر بود پیش از آن بز که آب بوی رسد و آب غسل چون جنبتی رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جا که آلوده باشد از تن بآب پاک کن انگاه و وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تا خیر کن تا از غسل فارغ شوی تا آب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست ریز و سه بار بر جانب چپ و سه بار بر میان سرویت دفع جنابت یا دوار با دل غسل و جمله انداها بدست بمال و جایکه از تن تو پوشیده است در شکن گوشت یا پوست چون بغل و ناف و سرانگوشش آب بوی برسان و آب باصل همه موها برسان و دست از صورت نگاهدار تا وضو شسته نشود و اما در غسل واجب دو چیز پیش نیست کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب شستن چیزت روی شستن و هر دو دست تا آرنج مسح هر نقد که بود و هر دو پای شستن و نیت و ترتیب نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی بسیار است و دست بد شستن از سنتها زیان کاریت بلکه اصل فریضه بدان تمام شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا بسنتها و آب تیمم اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا پهرمان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون سبی یا دشمنی یا آب ملک گیری باشد و دستوری نمیدهد و میفرود شد الا

در صورتی که در اول دفع نماز از گناه است  
نیت است  
در صورتی که در اول دفع نماز از گناه است  
نیت است  
در صورتی که در اول دفع نماز از گناه است  
نیت است  
در صورتی که در اول دفع نماز از گناه است  
نیت است

بهای گرانتر از آنکه بهای ولایت در آن موضع یا جراحی است بر تن تو که بکار داشتن آب  
 سیم پلاک نت یا پلاک نندی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک  
 پاک و خالص نزم طلب کن و هر دو کف خویش بر کوزن انگشتان چست بهم باز  
 بناده نیت استباحث نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرداگرد یکبار مسح  
 چنانکه خاک بهم روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتی بیرون کن  
 و انگشتها کشاده بار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آنرا مسح بدان مسح  
 کش چنانکه گردانک بهم برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان  
 خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم کیفر فیضه پیش کن و چندانی که خواهی سنت کن چون  
 دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن و الله اعلم **آداب رفتن مسجد چون با مداد**  
**طهارت کردی و دو رکعت سنت نماز با مداد در خانه کن اگر صبح برآمده باشد که رسول**  
**صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه مسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه**  
**با مداد که نماز جماعت بیت و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنهادر هر که دین در دل و**  
**قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رو و بگو**

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَاءِ هَذَا الْمَلِكِ

لَمَّا خَرَجَ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سَمْعَةً خَرَجْتُ إِثْقًا سَخَطَكَ

وَأَتَيْتُكَ مَرْهَنًا نَاكِفًا فَاسْأَلُكَ أَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي

ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ **آداب در شدن مسجد و بیرون آمدن**

در وقت رفتن مسجد  
 در وقت جماعت مسجد  
 از زبان

چون در مسجد رسیدی پایی راست فرایش و آرد بگوی **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ**  
**وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ**  
**وَأَبْوَابَ رَحْمَتِكَ** و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخورد یا میغز و شد بگوید  
مکنا و بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگوید باز میباید که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون  
در مسجد شدی منشین تا دورگت تخت مسجد کنی و اگر نت نکرده باشی بکن که آن بجای  
تخت نیز بایستد چون سلام داوی نیت اعساف کن و بعد عاوند کرمشوق باش  
و هیچ غافل بکار مباش و چون بانگ نماز شنوی در نیجالت و در هر حالت که باشی جز  
در نماز بجواب مؤذن مشغول باش و همان همی بگوی و چون بحی علی الصلوة رسید بگوی  
**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** و چون حی علی الفلاح گوید بگوی **مَا شَاءَ اللَّهُ**  
**كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ** چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صدقت و برکت  
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله و اداها ما ادا المت السموات و الارض  
چون فارغ شدی بگوی **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِنْدَ حُضُورِ صَلَوَاتِكَ وَأَصْوَاتِ**  
**دُعَائِكَ وَأَذْيَارِ لَنَائِكَ وَأَفْيَالِ تَهَارِكِ أَنْ تُؤْتِيَنِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ**  
**آلِهِ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ**  
و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کنی و جمله  
باز آوی و چون امام در نماز ایستاد و بر بصر یضیه هیچ چیز مشغول نشو و چون سلام

چون در مسجد رسیدی پایی راست فرایش و آرد بگوی  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَأَبْوَابَ رَحْمَتِكَ  
و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخورد یا میغز و شد بگوید  
مکنا و بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگوید باز میباید که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون در مسجد شدی منشین تا دورگت تخت مسجد کنی و اگر نت نکرده باشی بکن که آن بجای  
تخت نیز بایستد چون سلام داوی نیت اعساف کن و بعد عاوند کرمشوق باش و هیچ غافل بکار مباش و چون بانگ نماز شنوی در نیجالت و در هر حالت که باشی جز  
در نماز بجواب مؤذن مشغول باش و همان همی بگوی و چون بحی علی الصلوة رسید بگوی

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
و چون حي على الفلاح گوید بگوی ما شاء الله  
كان وما لم يشأ لم يكن  
چون الصلوة خير من النوم گوید بگو صدقت و برکت  
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله و اداها ما ادا المت السموات و الارض  
چون فارغ شدی بگوی اللهم اني اسالك عند حضور صلواتك واصوات  
دعائك و اذيار لنائك و افيال تهارك ان تؤتيني محمدا صلى الله عليه و آله  
و آله الوسيلة و الفضيلة و ابعتنه المقام المحمود الذي وعدته  
و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کنی و جمله  
باز آوی و چون امام در نماز ایستاد و بر بصر یضیه هیچ چیز مشغول نشو و چون سلام

فريضه وادى بکوى اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسلم اللهم  
 انت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام حينئذ يا سلام  
 واذ خلنا دار السلام برحمتك يا ذا الجلال والاكرام سبحان ربي  
 اعلى الاعلى الوهاب لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وكه الحمد  
 يحيني ويميت وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله اهل التعمه والفضل  
 والشانه الحسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين وكوكبه  
 الكافرون پس اين بگو که سيد عالم محمد صلى الله عليه وسلم كلمات از جامع و کامل  
 خوانده است و عايشه راضى الله عنها با موعظه است اللهم انى اسالك من الخير كل  
 عاجل واجل ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من شر كل عاجل واجل ما  
 علمت منه وما لم اعلم اسئلك الجنة وما يقرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من  
 النار وما يقرب اليها من قول او عمل اسئلك من خير ما سالك  
 عبدك ونبيك محمد صلى الله عليه وآله واستعيد بك مما استعاض  
 منه عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله اللهم وما قضيت لى من امر  
 فاجعل عاقبه رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه ان دعا بگو  
 رسول صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه راضى الله عنها وصيت كروه است يا حى  
 يا قيوم برحمتك استغيث اصلى شانى كله ولا تكلنى الى نفسى طرفة عين  
 پس دعای عيسى صلوة الله عليه را بگو اللهم انى اصحبت لا استطيع

طاعت نيز در دفع كروه و در دعا  
 كروه است يا حى يا قيوم برحمتك  
 استغيث اصلى شانى كله ولا تكلنى  
 الى نفسى طرفة عين پس دعای  
 عيسى صلوة الله عليه را بگو اللهم  
 انى اصحبت لا استطيع



دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد غيري واصبحت مرقتنا

بعلي فلا فقير افر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسوي بي صديقي

ولا تجعل مصيبتى في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا

تسلط علي من لا يرحمني پس دعاها كه ياد گرفته باشي ميكوي و بايد كه

كارتو تا آفتاب بر آمدن از چهار در و بيرون نباشد يك دعا و ذكر تسبیح و ديگر

قرآن خواندن و چهارم تفكر كه در كتابان بسيار انديشه كني و در تقصير خویش

در فرمايناي حق تعالى كه بدان مستحق عقاب شده باشي اگر تدارك آن و عذر

خواستن بموجب شرع مشغول نشوي پس در طريقه تدارك انديشه كني و چيزيكه

آن روز از طاعت از تو ممكن است كه در وجود آيد انديشه آن بكني و از هر چه بدان

مستحق عقاب خواهی شدن ازان خذر كني و عزم درست بكني كه امر و زجر بطاعت

حق تعالى مشغول نشوم و كه در پيچ معصيت نگر دم و مهمترين انديشهها آن بود كه در

نزديكی اجل تفكر كني كه ممكن است كه نزديك رسيده باشد و اگر فرارسد و ترا

نا ساخته ياد بيج بهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان بايد كه هر با د و

ده كلمه عادت كني اول لا اله الا الله وحده لا شريك له كه الملك و له الحمد

يحيى ويميت و هو حي لا يموت سيده انبى و هو على كل شى قدير و

يوم لا اله الا الله الملك الحق المبين **يوم لا اله الا الله**

الواحد القهار رب السموات والارض و ما بينهما العزيز الغفار





که برای خدایتعالی میخوانی و ایزدتعالی از سرتو دل ایشان میداند که از برای قبول خلت و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذكر عبادت مشغول باشی چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز بزرگ است درجه سیوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان دروگه باشد و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بن و مال با عبادت بیماران و تشیع جنازه که این هم عبادت است و هم راحت خلق و ثواب این از عبادتی که کسی با راحتی بناشد زیادتست درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو نیاید الا آنکه بکسب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشد این نیز از جمله عبادت و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرت و اگر العیاذ بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد و بد آنکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود دست یا بر زبان یا بر سر بر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود دست و هر که اندرین برود و مقصرت بر زبان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهل آن کن که سر بر سر بجوی و حدرکن از آنکه سرمایه خویش بر زبان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

این کتاب از کتابهای قدسی است که در روز قیامت به صاحبان آن عطا خواهد شد  
 و به صاحبان آن عطا خواهد شد  
 و به صاحبان آن عطا خواهد شد  
 و به صاحبان آن عطا خواهد شد

حالتت یاسب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یاسب ریخ  
ایشان است تا بدان مانند مار و گزوم است و دوکان و یا کسی را زوی راحت نیست لیکن  
ریخ نیز نیست و در مجموع دوکان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی با هر چه کنی تا مانند  
دوکان نباشی لیکن مانند باشی بر دوکان و ریخ خویش از خلق دور داری و جهدان کن  
تک و وقت ضایع نمکنی و در هیچ وقت بجاری مشغول نباشی که ازان منفعت دینی نباشد یا منفعت  
دنیائی که آن یا در تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالفت مردمان خویشان را  
از مصیبت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزالت گیری و در زناویه روی  
پس اگر در زناویه دل تو از وسوسه پرانگزه خالی نباشد و بند کفر حق تعالی بر دوام مشغول  
نتوانی بود و با و را در عبادات و خواندن قرآن و سوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد  
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سب سلامت اگر چه سب غنیمت نیست و چون سود  
نمیتوانی کردن کمتر ازان نبود که از زیان حذر کنی و نجسی تا با مرده برابر باشی و خستین  
زنده باشد که نیکوترین احوال می آن بود که با مرده برابر بود **اواسن** از کردن  
نماز تا دیگر باید که پیش از زوال استعدا نماز پیشین را با سازی و از پیش قبیلو کنی که نماز  
شب بغیلو میسر شود چنانکه روزه روز بسحر میسر شود و قبیلو بر روز بی بیدار شب همچون  
سحر باشد دینی روزه جهد کن تا بیدار شوی و همارت پیش از زوال کنی و وقت زوال  
را بمسجد حاضر شوی و تحت مسجد کنی و مؤذن را فطر باشی و جواب مؤذن را بدی نگاه  
پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و سلم این چهار رکعت نماز را ز به

راغ فرخ اول زانان بهیج  
دوست که جانان صند  
باشد بخوبی و بیگ در کس  
دانشان و بیان از کلام  
رازی گویند ما بران  
که زار و هیچ وقت از منم  
ن  
ش تا خلق و شکرهای نماز  
ع ساقه داده شدن  
از برای کار ۱۲ م  
س قیلو خواب کردن  
چاشت گاه ۱۲ م  
س طهارت یک  
شدن ۱۲ م

بکشند و گفتند این وقت در نامی آسمان کشا در باشد خواهد که عمل من با آسمان برسد  
 و در حضرت که هر که این چهار رکعت بکند در کوع و جود نیکو تمام بجای آرد مفاد هزار مرتبه  
 با وی این نماز بکند و بر استخفا میکنند تا شب آنگاه فریضه کنی با امام و دو رکعت نماز  
 سنت پس از آن بکن و نماز دیگر مشغول مشو مگر علم آموختن یا یاری دادن مسلمانان را یا  
 خواندن قرآن یا حاجت دنیائی خویش که بدان کفایت خویش و عیال خویش راست کنی  
 پس چهار رکعت سنت بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه و آله وسلم گفته است خدا اینست  
 رحمت کند و بر آنکس که این چهار رکعت بکند چه کند تا دعای رسول صلی الله علیه و سلم بر  
 ترا در یابد پس از نماز دیگر هیچ شغل <sup>بله</sup> سهو شده مشغول مشو مگر همین که گفته آمد و اگر  
 سعادت آخرت طلب میکنی بچوقت بناید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را در واری  
 پنجاه نیکو اوقات تو گذارسته بود تا هر چه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را  
 شغلی باید معین که بدل از او فدیچه برکات اوقات بدین پیدا آید و هر که چنین نکند  
 عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و باز گانی آخرت بوی توان کرد و  
 سعادت ابدی بوی توان رسید هر نفسی را از انقباس تو گوهر است که آنرا قیمت نیست و  
 اگر ضایع شود آنرا بدل نیست هرگز باز نیاید چون احمقان مباشی که هر روز بر ایشان  
 میگردد و مال ایشان می افزاید شاد می شوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر میکاهد  
 پس زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم  
 عمل که این دو رفیق وی باشند در کور و شومند وی باشند در آخرت بد آنوقت که مال

فراغ اشخان و تقوی  
 و باقی و الفیض است  
 و باز داشتند و چون  
 کار کسی را تمام  
 مع با کسر است  
 راندن و ملاحظه از ایشان  
 که بجای است و شایسته  
 جلوه گاه و در آن  
 بیایان و فایده  
 است و در هر  
 بکند

و اول فرزند ان دوستان همه از وی باز گردند پس چون آفتاب فرو شود چه  
 کن تا باز بمسجد یا کعبه باشی از پیش و به تسبیح دستت فرا مشغول شو که فضل این وقت  
 همچون فضل یابد دست پیش از آفتاب خداست یعنی میگوید و سبح محمد ربك قبل  
 طلوع الشمس قبل غروبها و نزدیک آفتاب فرو شدن و الشمس و ضیعیها  
 و اللیل انما یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس  
 بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز  
 شنوی جواب مؤذن بازده آنگاه بگوئی اللهم انی اسألك عنداقبال  
 لیلک و اذان نهارک و اصوات دعائک ان توتی محمد صلی الله علیه  
 و آله الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه مقاما محمدا  
 الذی وعدته انک لا تخلف المعیاد پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز  
 ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گوئی دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت  
 دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود و اولی تر بود و اگر توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز  
 خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری و فضل این بزرگ باشد و درین اخبار  
 بسیار آمده است و این را ناشیته الیل گویند و صلوة الاواصین و در خبر است که نماز  
 درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز  
 خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی  
 و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت بشتاب

مع  
 تسبیح  
 تسبیح  
 آفتاب  
 طلوع  
 مع  
 تسبیح  
 تسبیح  
 آفتاب  
 طلوع  
 مع  
 تسبیح  
 تسبیح  
 آفتاب  
 طلوع

کرده اند که در جزیه است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند آنگاه فریضه بکن  
 و دو رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در و الله تنزیل و تبارک  
 بر خوان یا این قسم اللدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از راتبه محسوب باشد و  
 فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت و ترک بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی  
 علیه و آله و سلم درین سه رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون  
 و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی و تر تا خیر کنی تا با آخر نماز  
 شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خامت اعمال  
 باید که بهتر بود و باید که بذاکره علم یا بمطالعه کتابی یا بچیزیکه بخیر تعلق دارد مشغول  
 باشی تا خامت بخیر باشد چون بجوای خفت در جاده خواب روی بقبله کن و بر  
 دست راست چپ که چون بر دست راست خفتی روی در جهت من فراقبله بود و چنانکه  
 در لحد خوابانند و یاد کن درین وقت مرک را که خواب مانند مرگت و بیداری از روی  
 مانند حشر و شاید که ازین خواب بر معجزی باید که مرک ساخته باشی و بر طهارت خفتی  
 و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی بسیار  
 بیح مصیبت نشوی و هر خیریکه مسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه تا کجا چنین  
 که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بکیس و بچکس با توبه مگر عمل تو و جاهای نرم  
 فرو میسگن چنانچه بجد خواب فراخوشتن گشتی که خواب ندگی ترا باطل و بیفایده کند



مگر که بیداری بر تو و بال بود و خواب بسبب سلامت تو بود و بدانکه روز و شب است  
 و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر  
 شصت سال عمر تو بود کفایت بود که هشت سال صنایع کنی بخواب آن سه یکی  
 از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بگذرد که صنایع شده باشد و باید که بوقت  
 خواب آب نهارت و سواک بنهاده باشی و عزم آن کنی که شب بر خیزی یا پیش از  
 صبح بر خیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر ازین گنجها چند  
 که توانی بنه روز در زندگی و مغفلی بکار آید که گنجهای دینا آنروز هیچ سود نکند و چون  
 پہلو بر زمین نهادی بگوئی ربی باسمک وضعت جنبی و باسمک از نعم

هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم تجمع  
 عبادك اللهم باسمك احیا و اموت و اعد ذبک من شر  
 كل ذی شر و من شر كل اذیة انت اخذ بناصیتها انت  
 الاول فلیس قبلك شی و انت الاخر فلیس بعدك شی اللهم  
 انت خلقت نفسی و انت تتوفیها لك ماتها و حیاهان اتمها  
 فاغفر لها و ارحمها و ان احیتها فا حفظها اللهم ان اسالك العافیة اللهم  
 ایقظنی فی احب الاوقات الیک و استعملنی باحب الاعمال الیک یقرین  
 الیک زلفی و یبعدنی عن سخطك بعد اسالك فتعطینی و  
 استغفرک فتغفر لی و اعولک فاستجب لی انکناه آیه الکرسی و آمن الرسول و

ع  
 مانع کارگاه  
 و در خواب است  
 ام

معوذتین و سوره تبارک بر خواند و چنان باید که خواب فرو گیرد و نود و میان  
 ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برزند  
 از جمله نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود و چون از خواب بیدار شوی هم  
 بر آن ترتیب شوی که گفته آمد ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت  
 صبر کن چون بیمار که بر تلخی دار و صبر کند بر این میزندستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند  
 بسیار بود صد سال پیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ  
 نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج گشتی در بازار گانی و طالب علمی و غیر  
 تا باشد که باقی عمر بیاسایی نیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمرتست چرا  
 صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جادان بیاسایی و امید عمر دراز فرمایش گیر که آنجا  
 صبر بر تو دشوار شود لیکن با خویشتن بکوی که امر و ز صبر کن باشد که امشب میری و آ  
 صبر کن که شاید فردا میری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل  
 هیچ وقت تعیین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرک اولی تر باشد از  
 ساز وینا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یک سال  
 بیش نماند بود پس این اندیشه بدل خویش تا نماند میدار و نفس خویش را روز بروز  
 فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوی مثل آنچه سان نخواهم زیت  
 نفس تن در صبر نهد و از شهوت و لهو باز نایستند اگر این راه که بتو نموده آمد پیش  
 گزینی بوقت مرگ شادی بینی که آزا آخر نبود و اگر نه حسرتی بینی که آخر نبود و شاد کسی

و آنست که در خواب بر خواند و چنان باید که خواب فرو گیرد و نود و میان  
 ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برزند  
 از جمله نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود و چون از خواب بیدار شوی هم  
 بر آن ترتیب شوی که گفته آمد ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت  
 صبر کن چون بیمار که بر تلخی دار و صبر کند بر این میزندستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند  
 بسیار بود صد سال پیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ  
 نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج گشتی در بازار گانی و طالب علمی و غیر  
 تا باشد که باقی عمر بیاسایی نیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمرتست چرا  
 صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جادان بیاسایی و امید عمر دراز فرمایش گیر که آنجا  
 صبر بر تو دشوار شود لیکن با خویشتن بکوی که امر و ز صبر کن باشد که امشب میری و آ  
 صبر کن که شاید فردا میری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل  
 هیچ وقت تعیین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرک اولی تر باشد از  
 ساز وینا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یک سال  
 بیش نماند بود پس این اندیشه بدل خویش تا نماند میدار و نفس خویش را روز بروز  
 فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوی مثل آنچه سان نخواهم زیت  
 نفس تن در صبر نهد و از شهوت و لهو باز نایستند اگر این راه که بتو نموده آمد پیش  
 گزینی بوقت مرگ شادی بینی که آزا آخر نبود و اگر نه حسرتی بینی که آخر نبود و شاد کسی

و آنست که در خواب بر خواند و چنان باید که خواب فرو گیرد و نود و میان  
 ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برزند  
 از جمله نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود و چون از خواب بیدار شوی هم  
 بر آن ترتیب شوی که گفته آمد ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت  
 صبر کن چون بیمار که بر تلخی دار و صبر کند بر این میزندستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند  
 بسیار بود صد سال پیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ  
 نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج گشتی در بازار گانی و طالب علمی و غیر  
 تا باشد که باقی عمر بیاسایی نیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمرتست چرا  
 صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جادان بیاسایی و امید عمر دراز فرمایش گیر که آنجا  
 صبر بر تو دشوار شود لیکن با خویشتن بکوی که امر و ز صبر کن باشد که امشب میری و آ  
 صبر کن که شاید فردا میری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل  
 هیچ وقت تعیین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرک اولی تر باشد از  
 ساز وینا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یک سال  
 بیش نماند بود پس این اندیشه بدل خویش تا نماند میدار و نفس خویش را روز بروز  
 فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوی مثل آنچه سان نخواهم زیت  
 نفس تن در صبر نهد و از شهوت و لهو باز نایستند اگر این راه که بتو نموده آمد پیش  
 گزینی بوقت مرگ شادی بینی که آزا آخر نبود و اگر نه حسرتی بینی که آخر نبود و شاد کسی



نابینایی باشد و بیخ دشمنی با خویشستن تیرازین نبود پس این معانی با خویشستن باید  
 که کوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در و حاضر نبود آن نماز  
 پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اگر نه با بشی اقامت  
 بگویی و اگر منظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگویی آنگاه است  
 کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ای فریضه نماز پیشین میکنم خدا  
 عزوجل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت بگیرد دست بردار چنانکه  
 کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست کشاده دار و در وقت  
 بر آوردن دست و فرود گذاشتن از جانب راست و چپ بر مواز پس پیش بیرون میاورد  
 و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آوردن چنانکه فرو گذاری آنگاه با سینه بری چون  
 با سینه بروی کف دست راست بر پشت دست چپ نه و انگشتان راست بسا عی چپ فرو

گذارد پس از تکبیر بگویی الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بكرة  
 و اصیلا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان آنگاه سبحانک اللهم تا آخر بر خوان و بگویی  
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آنگاه الحمد بر خوان و هر تشدید بجا آورد و فرق میاخذ  
 و ظاهرا آموزد و آیین پیوسته با آخر سوره بگو باید که از وی کسب داری و قرآن بلند  
 خوان در نماز با مداد و در رکعت پیشین از نماز شام و حنقن و آیین نیز با و از بلند بگویی  
 نماز با مداد و سوره های که در آخر قرآن در از ترست بر خوان و در نماز شام آنکه کوتاه تر است  
 در نماز پیشین و دیگر و حنقن آنکه میاز هست چون و السماء ذات البروج و مانند آن

در نماز پیشین از نماز شام و حنقن و آیین نیز با و از بلند بگویی  
 نماز با مداد و سوره های که در آخر قرآن در از ترست بر خوان و در نماز شام آنکه کوتاه تر است  
 در نماز پیشین و دیگر و حنقن آنکه میاز هست چون و السماء ذات البروج و مانند آن

و در نماز با مداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سوره الاخلاص و آخر سوره تکبیر رکوع  
 پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باشی که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز  
 کن و تا بر پامی باشی پشت را راست دار و سر رو پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و  
 بهیچگونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و بر رکوع شود و کف دست بر دو  
 زانو زد و انگشت چهارم را راست و کشاده دار و بر زانو فرود گذار و زانو با ران و ساق راست را  
 و زانو را بدور میاور و پشت در گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت لای باشد  
 راست و میان بازو و پهلوی کشاده دار و زان کشاده ندارند لیکن خوشتر است راحت  
 فراهم دارند و نگاه سه بار سبحان ربی العظیم بکوی و اگر امام باشی هفت بار بکوی  
 یا یا زده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت را راست باز کن تا جمله بالای تو چون الهی باشد راست  
 و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمح الله لمن جعله چون راست  
 باز ایستادی بکوی ربنا لک الحمد ملأ السموات و ملأ الارض و ملأ  
 ما شئت من شیء جمله نماز باید اذقوت بر خوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی  
 تکبیر کن و بسجود شو و دست بردار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین برسد آن باشد که برین  
 نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه بایمنی بر زمین نه و هم  
 اندامهای خویش کشاده دارد و سجود و زانو از پهلوی مادور دار و شکم از ران دور دار و  
 زانان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست با انگشتها راست بر زمین نه در مقابله  
 دو شش و ساعد دست بر زمین کمتر و سه بار سبحان ربی الاعلی و سجده بکوی و اگر

سه بفرموده است که در نماز  
 فوکان علی وجهه جلال و جلاله  
 باشد و هر چه در تکبیر و یا بعد از  
 در جای نشیند و حکم نماز را  
 را هم رعایت کند و در تکبیر  
 چندان هم است که در تکبیر  
 فارغ و کشاده باشد و در  
 از پای افراز باشد که روی  
 از از لیسان چندی است  
 از از زانی بودن  
 بطول اول و ثانیا  
 دست بمغنی اول  
 باشد و نخستین بمغنی اول  
 و مغنی اول و ثانیا  
 پیش و جوارحت که در  
 شدن بمغنی پیش کردن  
 و جوارحت نمودن باشد

امام نباشی هفت بار یا زده بار انگاه بکیر کوی و راست باز نشین و برپای چپ نشین  
و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بکوی رب اعظم

و الرحمن و ارزقنی و اهدکنی و عافنی و اعف عنی انگاه و در سجودی همچنان بکن و دست  
باز نشین و سبک از نشستی باز برپای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فر کرده چون  
یکدیگر غیر کند چنانکه به پشت انگشتان بنشین اعتمد کنی و در حال برخاستن یکپای  
فراپیش مدار و بکیر انبدا کن و از آنوقت که به نشستن نزدیک سری تا آنوقت که بقیام  
نزدیک سری پوسته میدار تا بهیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله  
یکبار بکوی و دیگر رکعت پنجم بکن بر کت دوم تشهد نشین و دست راست در وقت  
تشهد بر ران راست نه فر کرده مگر انگشت سبوح که بدان اشاره کنی با آسمان درین وقت  
که بکوی سلا الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان

چپ باز کرده بر ران چپ و برپای چپ نشین چنانکه میان دو سجود تشهد بار نشین  
سیرن چپ بر زمین نه هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان

پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التیمات که معروف است بر خوان تاللا اللهم صل على  
محمد و آله تشهد و باخرن تمام بر خوان و فریضه تا باللهم صل على محمد است و دعا

که پس از التیمات معروفست بر خوان و آن اینست اللهم اعننی علی ذکرک و شکرک  
و حسن عبادتک اللهم انی اعود بک من فتنة الحیا و المات و اعود بک

من فتنة المسیم الرجال اعود بک من جمید البلاء و درک الشفا و شامة

تشهد بر ران راست نه فر کرده مگر انگشت سبوح که بدان اشاره کنی با آسمان درین وقت

الاعداء وسؤال الغنائم اللهم اني اعوذ بك من فتنة الدنيا وفتنة القبر وعلاب  
 النار <sup>بجنتك يا ارحم الراحمين</sup> روى سوي راسن کن و بکوی السلام علیکم ورحمة الله  
 واز جانب چپ یکبار دیگر کوی و درین وقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام  
 دادن نیت کن بر فرشتگان و کسی که حاضر باشد اینست صورت نماز کسی را که تنها  
 بود روح نماز خشوع و حضور دل است با هر چه بر زبان میرود حسن بصری رحمة میگوید که  
 هر نماز که دل در روی حاضر نیست بعبودت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسد هر کسی با آنقدر نویسد که داند که چه میکند  
 و دل و حاضر بود و السلام **اوقات امامت** و اقتداست امامت که نماز  
 سبک کن که انس رضی الله عنه میگوید بخسب رانیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی  
 بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که بکسب افتتاح <sup>بصله</sup> نماز تا اقامت تمام نشود  
 و تا صف راست ننگند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز بردارد مگر آنقدر که خود  
 بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر ننگد ثواب امامت نیابد و جماعت  
 ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشد و باید که وجهت و <sup>بصوت</sup> آعوذ آهسته گوید و  
 الحمد و سوره با آواز بخواند در رکعت پیشین <sup>بصوت</sup> مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و  
 آیین نیز با آواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آیین گوید با آواز باین امام بهم نه پیش و نه پس و  
 امام پس از فاتحه آنقدر خاموشن <sup>ایستاده</sup> باشد که جماعتان فاتحه بخوانند تا سوره تمام از وی  
 بشنوند شیند و ماموم هر فاتحه بخواند مگر در نماز پیشین دیگر و در نمازیکه دو راقدا <sup>باشند</sup>

عنه شتر و باغ و زمین  
 کردن در نماز و باغ و زمین  
 چشم و نیت یک نیت  
 سوره بخوبی هم  
 علیه حضور باغ و نماز  
 نیت و حاضران هم  
 علی افتتاح کردن و  
 آغاز کردن امام  
 مع وجهت ای ای ای  
 وجهی بلند می نظر السوره  
 والارض صلیفا و اما  
 سن الشکرین  
 مع آعوذ ای اعوذ  
 باشد سن الشکرین  
 الرکعیم

و آواز امام شنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار پیش نگوید و در تشهد اول چون  
 اللهم صل علی محمد و علی محمد بن علی بگفت بر خیز دو برین نیفر آید و در وقت سلام نیت  
 سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کند و چون سلام داد سبک بر خیزد  
 و رو با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند سبک باز نکند تا ایشان بگذرند  
 و باز کردند و از جماعتیان یکس بر خیزد تا اول امام بر خیزد و امام چون باز کرد و خواه از  
 جانب راست باز کرد و خواه از جانب چپ اما از جانب است اولی از امام در دعا خواند  
 را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت با و از گوید و قوم آمین  
 می کنند و دست بردارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله سلم  
 برد و ام مکر کیا که واقعه افتاده بود بر قومی که دعای مکر چون واقعه نباشد بر آن  
 قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی و لا یقضی علیک ما موم نیز همان میگوید  
 تا با خر قنوت و یکس از جماعتیان تنها نایستد مگر در صف و اگر جای ناید یکی را باز پیش  
 تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس بیاورد برای او و تسبیح عمل نماید که در پیش امام شود  
 و نه نیز بادی بهم کند لیکن از پس او میشود و چون پیشانی امام در سجود زمین رسد آنگاه او  
 قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند روی سر از سجود بر نیارد و آداب نماز آورنده  
 بد آنکه آویزید مومنان است در روز بزرگوار است که بدین امت از زانی داشته اند و اند  
 وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه یا  
 ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه

را تقوی و با دعا  
 تقوی و با دعا  
 تقوی و با دعا  
 تقوی و با دعا



روز پنجم شب که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه است نیت روزه روز  
 آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یار و ز شنبه که نهی است از روزه روز آدینه تنها و چون صبح  
 آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس جامه سفید در پوشش که  
 خداوند تعالی جامه سفید را دوست زد دارد و بوی خوش بکار دارد و جلد تن پاک کن  
 بد آنکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را نغصه کنی و ناخن بر بینی و مو اک کنی پس  
 پگاه بمسجد جامع شوی و در راه اهمیت و بحرمت روی که در خبر است که هر که درین  
 اول مسجد جامع شود و پیمان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان  
 باشد که گاه قربان کرده باشد و در سیم ساعت گو سفیدی و در چهارم مایمانی و در  
 پنجم بیضه چون امام برینر شد صحایف در نوزند و قلمها بگیرند و فرشتگان بسام خطبه  
 مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نکر ایمن بحسب جانه و تعالی بوقت دیدار بر  
 اندازه پگاه خاستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی صفت اول طلب کن و اگر  
 مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان ز رفته و در پیش ایشان نرانش و نزدیک  
 دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منتین تا بخت مسجد کنی اگر چه خطیب در میان  
 خطبه بود و چه مدکن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در و سوره اللانی  
و سوره الکاف و لک و یسن بر خوانی و اگر نتوانی اللهم تنزیل و یس و حم اللخان  
تبارک الذبیده الملک بر خوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی بجاه بار خالص بخوان که در  
 خبر است که هر که این نماز بکند میزند تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبیند یا کسی دیگر

مع تقیما  
 در روز آدینه  
 در

آنرا ببیند و این سوره ما اگر شب آید بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قلم ببرد  
 بسیار بخواند و شب آید و روز آید نیز صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بمنز آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحت  
 لیکن جواب مؤذن باز دهد و بسام خطبه مشغول شود و پندهای خطبه پذیرد و البته هیچ  
 سخن نگوید که در جز است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش سپه بود  
 گفته باشد ویرا جمعه بنویسد یعنی که دیگر آنرا با شارت خاموش کند نه سخن چون خطبه  
 تمام شد جواب قامت در وقت آنکه کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و تهنیت  
 هر یکی بوقت بار بر خواند که ان حصاری و حرزی بود ویرا از شیطان تا بدید که جمعه و بگوید  
 پس ازان اللهم یا غنی یا حمید یا مبد یا معید یا رحیم یا ودود یا غنی یا مجلا للک  
 حرمانک بفضلک عن سب الیس دور کوعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روت  
 کرده اند باوقات مختلف پس مختلف می باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر  
 آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که در آنوقت شریف رسد  
 بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قفده که یان و حلقه بیگانه نشود البته ولیکن مجلس علم شود  
 که در وی علم و مدن باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت کرد و در غبت  
 دینا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا دینا باختره خواند جهل ازان علم بهتر مسجد پناه کن از علمی  
 که ترا سود مند باشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال  
 و وقت بر شدن خطیب بر میزد و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

این خطبه را در هر روز بخواند  
 هر که در روز جمعه بخواند  
 ثواب بسیار دارد  
 و هر که در روز آید  
 و روز آید نیز  
 صلوات بسیار فرستادن  
 بر رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 فضلی بزرگ دارد  
 و چون خطیب  
 بمنز آید سخن  
 نشاید گفت  
 و نماز نشاید  
 کرد الا تحت  
 لیکن جواب مؤذن  
 باز دهد و بسام  
 خطبه مشغول  
 شود و پندهای  
 خطبه پذیرد  
 و البته هیچ  
 سخن نگوید  
 که در جز است  
 که هر که مر  
 کسی را گوید  
 در میان خطبه  
 که خاموش  
 باش سپه بود  
 گفته باشد  
 ویرا جمعه  
 بنویسد یعنی  
 که دیگر آنرا  
 با شارت خاموش  
 کند نه سخن  
 چون خطبه  
 تمام شد  
 جواب قامت  
 در وقت آنکه  
 کند با امام  
 چون سلام  
 داد الحمد و  
 اخلاص و  
 تهنیت هر  
 یکی بوقت  
 بار بر خواند  
 که ان حصاری  
 و حرزی بود  
 ویرا از شیطان  
 تا بدید که  
 جمعه و بگوید  
 پس ازان  
 اللهم یا غنی  
 یا حمید یا  
 مبد یا معید  
 یا رحیم یا  
 ودود یا غنی  
 یا مجلا للک  
 حرمانک  
 بفضلک عن  
 سب الیس دور  
 کوعت یا چهار  
 رکعت یا شش  
 رکعت بکند  
 که اینهمه  
 روت کرده  
 اند باوقات  
 مختلف پس  
 مختلف می  
 باشد در مسجد  
 تا شب یا نماز  
 دیگر و باید  
 که منتظر  
 آن ساعت  
 شریف میبوده  
 باشد و هیچ  
 غافل نباشد  
 تا بود که  
 در آنوقت  
 شریف رسد  
 بخشوع و  
 حضور دل  
 باشد و مجلس  
 قفده که یان  
 و حلقه بیگانه  
 نشود البته  
 ولیکن مجلس  
 علم شود  
 که در وی  
 علم و مدن  
 باشد که از  
 وی بیم و  
 هراس حق  
 در دل تو  
 زیادت کرد  
 و در غبت  
 دینا از تو  
 کمتر شود  
 و هر علمی  
 که ترا دینا  
 باختره خواند  
 جهل ازان  
 علم بهتر  
 مسجد پناه  
 کن از علمی  
 که ترا سود  
 مند باشد  
 و دعا و زاری  
 بسیار کن  
 بوقت بر آمدن  
 آفتاب و وقت  
 زوال و وقت  
 بر شدن  
 خطیب بر میزد  
 و وقت اقامت  
 و وقت ایستادن  
 امام در نماز که

ممكن است كه آن ساعت شريف در يكى از اين اوقات بود و جهد كن تا درين روزه روزه  
 دهى آنقدر كه توانى داد و درين روز جمع كن ميان نماز و روزه و اعتكاف و صدقه و  
 ذكر و خواندن قرآن و شنيدن علم و عبادت بپاران و مشايحت جنازه تا به خيرات  
 درين روز شريف جمع شود و اين كيز از جمله هفتة براخرت و وقف كن و چيزى ديگر  
 بدان مياييز تا بود كه كفاره جمله هفتة شود **اداب روزه** بهيچ حال نبايد كه  
 روزه تو در جمله سال ميش از رمضان بنود كه چون از بخارت و باز رگاني بروزه نت  
 دست بدشتى از در جات بلند در فردوس اعلى محروم ماني و حسرت بيار خورى چون  
 روزه دار از ادرجهاي بلند بينى و تو در ايشان مينگرى چنانكه كسى از زمين بستار تا  
 درفشده نكرد و در ميان آسمان و روزنماى فاضله تر مر روزه داشتن را عرفت است و  
 عاشورا ده پيشتر از ذى الحجة پيشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و در جمله ماهها حرام  
 روزه داشتن ثوابى عظيم دارد و آن رجب است تنها و ذوالقعدة و ذوالحجة  
 و محرم بهم اين در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ايام بيض سيزدهم و چهارم  
 و پانزدهم و در هفتة دو شب بنه و پنجشنبه و آدینه تا اين روزه تا كفارة جمله سال و ماه شود  
 و گمان مبر كه روزه آن باشد كه از طعام و شراب و مباشرت دست بردارى و بس كه  
 سيد عالم سلى الله عليه و آله وسلم گفته است اى بسا روزه دار كه لفيب و از روزه  
 جز تشنگى و كرسنگى نيت بلكه نامى روزه آن بود كه جمله اندامها از ناشايست نگاهدارى  
 چشم نگريستن نه بجاي خويش و زبان از سخن بيهوده كفتن كه فرشته ازان گريزد

عادت با كسى كه با او  
 عهده شايست با كسى  
 كردن و در روز روزه  
 و گو سپندان و در وقت  
 و در وقت روزه  
 است كه تابان  
 سيزدهم و چهارم  
 زبان نام

و گوش از عیشیدن بیوده که شونده ز بار گوینده است یکه صفت اندام نگاه باید داشت  
 همچون شکم و زنج که در جبر است که پنج چیز روزه را بکشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و  
 سوگند دروغ و شهوت نگر سینن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه چهار  
 چون روزه دار چنان باشد بیوده نکوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند  
 گوید که من روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه بطعام حلال کشانی و زیادت از آن  
 از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چربیکار چه بد و بار بلکه چون بیکبار  
 بود معده کران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت نیز شود و مقصود از روزه شکستن  
 شهوت و ضعف قوت است و در جبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تراز شکم  
 نیست اگر چه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری چند آنکه توانی که روزه بنیاد همه  
 عبادتهاست و کلید طاعتها رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید که  
 بر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود و تا بهفصد کرد روزه که روزه مر است  
 و جز آن روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 بدان خدایک جهان من بحکم اوست که بوی دمان روزه دار نزد خدایتعالی خوشتر است  
 از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست داشته است برای من  
 روزه از من است و جز این دهم بران در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت را در است  
 جدا گانه که نام آن ریاست جز روزه داران بدان در نشوند پس اگر در آن معاصی  
 بد آنکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و هر کس طاعت

طاعت که بر او است  
 تا آنکه او را خداوند عیبی نباشد  
 است که بنده را در آن  
 خطائی است و در آن  
 مسخرانند با بن  
 به نقطه و دفع اول  
 است که بنده را  
 باشد که در دست  
 کند خواه در غایت  
 شده باشد خواه  
 نشود باشد و  
 با طاعت است از آب  
 کند بر بران

بجای تو اندا آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیق نبی و برای این گفت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله وسلم که بجز بخت بقیقت آنست که کسی از کار بد بجز آن کند و چنانکه  
آنست که با هوای خود و جهاد تو اندا کرد و بدانکه معصیتهای تو براندازند همایشت که هر یکی  
از این نعمتی است از خدای بر تو و اما منی هست نزد یکت چون لغت ویرا در معصیت بکار  
واری و در امانت وی حیانت کنی از ناسپاسی و نابخاری هیچ چیز باز نگرفته باشی  
اندا هم تو همه رعیت تو اندا نگاه کن تا ایشان را چون نگاه میداری و بچکشت از بندگانی  
که در رعیت و ارادت و نه ویرا از رعیت وی بخوابد پرسید و یقین بدانکه جمله اندامهای پست  
و گوشت تو در عوصایا قامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر  
سر چند سزا خلق ترا عاقل و فصاحت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**  
**عَلَيْكُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ وَإِيْدِيْكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مَا كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ** آرزو عظیم که زبان  
ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جلالت بخش  
را بخندار عاصمه بخت اندام چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم آنها چشم بدانکه  
ویرا برای آن افریده اند تا چون میروی راه فرامی چشم از پشت پای بر میگردد که میروی تا  
هر چه ترا بدان حاجت است بر بینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگور در ملکوت آسمان  
و زمین نظاره کن و بعزت گیر و عجاب صنع بادشاه بین و هر چه جز اینست چشم نخواهد  
خاطر از چهار چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بخشم  
خرد در مسلمانان نگری و ویرا حقیر داری و از آنکه چشم را بحسب مسلمانان کشاده داری آنرا گوش

له صدیق نبی  
بر ایشان زبانهای ایشان  
دست ایشان را بر زبان  
ایشان از آنکه بر زبان  
نسخ از زمین  
شاه از چشم چشم  
اندا نند نبود بکن مردم  
نظر حاکم بود در رسول خدا  
عبد و از او بگو بگو بگو  
نظر است در یک که  
نظر است که ما شکر شود  
خود نگردد در میان  
خود و از آن در پیوست  
نظر است در او و در او  
ما بود از اول نظر آنکه  
نارده باشد و هم نگاهدار  
و بجز در مسلمانان  
بدر آنکه بکارند





بر پنج وعیب وی اند و بگین بودی هرگز عیب و اشکها را کردی و با شکار شدن  
 اند و بگین بودی و هر که بداند که خدایتعالی در قرآن غیبت کند و راه برادر خوار ماند  
 کرده است و گفته است **لَا يَحِبُّ أَحَدٌ كُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ** هرگز غیبت  
 نکند و حکمی گفته است که هر که داند که خدایتعالی با او فرزند خلق هیچ غلط نبود میداند  
 نه هر کسی را چگونگی آفریده است همچکس غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ  
 مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن هر چه صحبت  
 یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بماند که عجز مردمان چون  
 عجزت و عذر ایشان چون عذرت و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه  
 هیچ عیب آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ حماقت ازین زیاد نیست  
 و اگر خدایتعالی تو نیز خواستی ترا بعیب خویش بنا کردی **كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**إِذَا رَأَى اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ الْبَصَرِ بَعَثَهُ بَعْضُ نَفْسِهِ وَنَهَى نَفْسَهُ** نادانی این  
 باشد خویشتن را چشم مضامینی و دیگر از آنچه چشم خود و اگر راست می پذیری که چنین  
 پاک و بی عیبی بشکر مشغول شود خویشتن را بعیب مرد در خوردن آلوده کن که غیبت عیب  
 بزرگ است و اگر تو نیز از غیبی خالی نیستی و ندانستی که کسی از آن گوید تا آن اشکار شود  
 و دیگر از اینز پیش که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری  
 خدایتعالی نیز عیبی ترا پوشد و اگر وی را رسوا کنی خدایتعالی زبانه های دراز  
 بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کند و آنگاه در روز قیامت ترا بر خلق

عنه از یاد دست بسیار  
 کسی از شما که بخورد  
 گوشت برادر خود را  
 مریه باشد پس شکر  
 شود از وی  
 قطع کردن  
 علقه و تشنگی از او  
 میکند حق تعالی بزرگ  
 خود نیکی را بدین میکند  
 او را از عیبهای او دور



نیز رسوا کند چهارم جد است دور باشد از جد و حضورت کردن در سخن مردمان  
 و داوری کردن بر هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان چنانکه از انان حشمت و عینان خیزد  
 اگر سخن دوروی و دو مصیبت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش زیرکی و دانش و کمال عقل  
 دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این را بنجانید باشد و بر بنانید  
 مہملانان حرامت و ہر کہ باوی داوری کنی در سخن اگر سیفہ بود ترا بر بنانند و اگر بر بار بود  
 ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات اللہ علیہ کہ ہر کہ از داوری در سخن  
 دست بردارد و اگر داوری و باطل بود و برادر ریاض بہشت خانہ بنا کند و اگر کج بود  
 و برادر اعلی بہشت خانہ بنا کند و گوش دار کہ باشد شیطان گوید خاموش باش و حق بگو  
 و شیطان ہمیشہ احتمالاً زایمان خیر فرما شد دارد نباید کہ شیطان بر تو خندد و بدانکہ حق گفتن  
 نیکوست لیکن با کسی کہ فراید و شہر ط آن باشد کہ بصیحت و رفق گوید و ہنفتہ گوید  
 نہ بر طایع اگر بعف گوی و بر ملاصحت بود نہ نصیحت و نسا آن پیش از اصلاح بودن  
 بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویش بقصاح و نیکو خونی و خواجگی کہ من چنین و من چنان  
 و خدا تمالی ازین ہنہی کرد ہست قوله تعالی فلا تنگوا انفسکم و یکی از حکما پرسیدند کہ  
 پیمبر دست بود کہ زشت بود گفت باشد شنای خویش اگر چہ راست بود زشت بود  
 تا عادت گنہی شنای خویش گفتن کہ آن اب حشمت را از چشم مردمان بہر دو حماقت فرما داد  
 بدان آشنا شود و نزدیک خدا تعالی و نزدیک خلق نگو ہر بہ کرد و اگر خوابی کہ بدانی  
 کہ در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکہ نقصاست گوش و اریاران خویش کہ ایشان

خداوند را در سخن مردمان عیب سخن مردمان چنانکه از انان حشمت و عینان خیزد  
 اگر سخن دوروی و دو مصیبت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش زیرکی و دانش و کمال عقل  
 دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این را بنجانید باشد و بر بنانید  
 مہملانان حرامت و ہر کہ باوی داوری کنی در سخن اگر سیفہ بود ترا بر بنانند و اگر بر بار بود  
 ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات اللہ علیہ کہ ہر کہ از داوری در سخن  
 دست بردارد و اگر داوری و باطل بود و برادر ریاض بہشت خانہ بنا کند و اگر کج بود  
 و برادر اعلی بہشت خانہ بنا کند و گوش دار کہ باشد شیطان گوید خاموش باش و حق بگو  
 و شیطان ہمیشہ احتمالاً زایمان خیر فرما شد دارد نباید کہ شیطان بر تو خندد و بدانکہ حق گفتن  
 نیکوست لیکن با کسی کہ فراید و شہر ط آن باشد کہ بصیحت و رفق گوید و ہنفتہ گوید  
 نہ بر طایع اگر بعف گوی و بر ملاصحت بود نہ نصیحت و نسا آن پیش از اصلاح بودن  
 بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویش بقصاح و نیکو خونی و خواجگی کہ من چنین و من چنان  
 و خدا تمالی ازین ہنہی کرد ہست قوله تعالی فلا تنگوا انفسکم و یکی از حکما پرسیدند کہ  
 پیمبر دست بود کہ زشت بود گفت باشد شنای خویش اگر چہ راست بود زشت بود  
 تا عادت گنہی شنای خویش گفتن کہ آن اب حشمت را از چشم مردمان بہر دو حماقت فرما داد  
 بدان آشنا شود و نزدیک خدا تعالی و نزدیک خلق نگو ہر بہ کرد و اگر خوابی کہ بدانی  
 کہ در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکہ نقصاست گوش و اریاران خویش کہ ایشان

پیش از اصلاح بودن  
 بر خود ثنا گفتن است  
 خداوند را در سخن  
 عیب سخن مردمان  
 چنانکہ از انان  
 حشمت و عینان  
 خیزد

خویش را بالا دهند و شاگویند بر خویشتن که چگون در دل تو جوهر در گران کردند اگر چه  
 در حال خاموشی باشی چون غایب شوند ایشانرا نیکو پس دیگران در حق تو همچنین  
 باشند آنچه از دیگران ترازشت آید تو کم نششم لعنت کردن است زبان از لعنت  
 نگاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعم لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی  
 منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خدایتالی دادند که منافق و ملعون است  
 و بدانکه در روز قیامت بچکس را پسرند که هر ابا ایس لعنت کردی و زبان ملعنت  
 وی مشغول نکردی تا کسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند پسرند که هر ملعنت  
 چنانکه لعنت نشاید کرد نکویدین نیز نغاید که آفریده را عیب کردن بی ستمی بود  
 در حق آفرید کار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعم را نکفتی که بدست لیکن اگر  
 بایستی بخوردی و گرد دست بدستی به ختم اغریین کردن بچکس دعای بد مکن اگر چه  
 بر تو ظلم کند لیکن سروکاری بخدمت ایتالی افکن در بر خست که مظلوم دعای بد مکن  
 ظالم را تا آنگاه که مکافات کند و زیادت حق ظالم بروی بماند در قیامت ویرا ظالم بدان  
 بگیرد و یکی زبان در جملح دلاز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدایتالی انصاف  
 جملح بستانند کسی که ویرا زبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی  
 بستانند شتم مزاج و تا آخره <sup>تسلی</sup> کردن زبان از ان نگاهدار و بچکس نمزد و بر کس  
 افسوس مکن که مزاج ابر و کس سر در بیت وی اندلهما بر دو کین در دلهما بکار  
 و با چکس مزاج مکن و اگر کسی با تو مزاج کند جواب ده در روان اهل مزاج و میبود

للعن نفرین با کس  
 طعم و بی گناه رسول مکن  
 علیه و آله و سلم از مزاج  
 کردن بچکس لیکن  
 از ان نگاه کار هیچ  
 و بچکس کس  
 عادت و بدست  
 رو به مزاج کند  
 کس از ان  
 کس از ان  
 مزاج و مشغول  
 است

بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست جمله آفتهای زبان و زهری از وی  
 الایتهنانشتن و زاویر گرفتن که در میان مردمان زبان نگاه داشتن ممکن نباشد  
 مگر چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاد و بود پیوسته تا سخن  
 نگویید مگر بصورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مراد کارمانند است پس  
 بسبب بلاک است در دنیا و آخرت از وی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبان  
 گفتیم آفت معوض است شکم است که همه بلاها از وی خیزد و اما شکر را نگاه باید داشت از حرام  
 و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد و نه چنانکه شکم پر شود و پیش از  
 سیری باید که دست از طعام بازگیری که چون معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه  
 گردد و اندامها از عبادت گران شود و شبهه تنها که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از  
 طعام حلال کلید بر شر است پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است  
 بر همه مسلمانان و عبادت در شس حرام چون بنا نهاد است بر سر آب بررگان  
 دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نیافت است که چون بجامه خلق دندان بیافزاید  
 قناعت کنی از حلال در نمائی اما چهل تنم که از حلال بود دستور بود و حلال بسیار است  
 بر تو نیست که باطن کار با شناسی بلکه هر چه بییقین دانی که حرام است از آن دور باش  
 و هر چه دل گواهی دهد بحر امنی او بسبب دلیل نشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز  
 دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود و  
 دست سلطان بود اگر دانی که از برات حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

عنه تنم که از حلال بود دستور بود و حلال بسیار است  
 بر تو نیست که باطن کار با شناسی بلکه هر چه بییقین دانی که حرام است از آن دور باش  
 و هر چه دل گواهی دهد بحر امنی او بسبب دلیل نشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز  
 دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود و  
 دست سلطان بود اگر دانی که از برات حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

و اگر دانی که از کسی بظلم بسته است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجا است و غالب  
 مال وی حرام است از آن دور باش که ظلم دی دلیل حرامی است بظاهر اگر چه یقین نیست  
 و همچنین مال تو حرام گرد مطرب و غیره روشن کسی که کسب و بیشتر از حرام است چون ندانی  
 که آن مال بعینه از کجا است بجا لب فریگیر و از آن دور باش و مال دیگر مسلمانان هم  
 حلال دان مگر آنکه دانی که از وجود حرامی است روشن از جمله حرام روشن مال وقف  
 بود که کسی بخلاف شرط واقف بستاند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد  
 بصفت و سیرت لیکن بمرقع و سجاده صوفی باشد و بس و یاد در مدرسه وقف طلب علم خورد  
 و وی بطلب علمی مشغول نباشد و هر که روی مصیبتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی  
 بدان رد کند هر چه از وقف صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت  
 از عدالت در وی خصال دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را  
 بصورت پارسیان فرمائید تا ویرا بدان سبب چیزی بدهند هر چه بستاند حرام بود اگر در  
 باطن و چیزی بود که اگر دهند بدانتی ندادی و از سیمعی گفت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم که حلال ترین چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب است وی بود اما فرج را از حرام  
 نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه  
 آن نگاه نداری شکم از شهوت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت است  
 و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فراتر گریستن دارد پس بیخ هم شهوت با سر خوردنت  
 خامه از شهوت اما دست نگاه دار بآنکه کسی بزنی یا حرامی فراگیری یاد رود و بیخه و اما

مع بافتع مال کسب  
 کسب کردن با غنا و  
 بیان معیت او  
 مع  
 مطرب بغير سیرت  
 بپند و با بی معرفت  
 زودمان داشته دی کسب  
 آرد فرج  
 مع بافتع و توبه  
 مع آواز  
 مع اندیشه بجز  
 که خیال

خیانت کنی و با قلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم بچو زبان است بلکه  
 عظیم تر که نوشته بماند و گفته نماند اما پای نگیرد از آنکه بجان ظالمی روی یا از پس  
 نا محرمی فراشوی یا هیچ کاری ناشایست فراشوی و بجان سلطان و وزیر و عالم ظالم  
 شدن مصیبت است الا بصورت که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که هر که تو نگری  
 تو اضع کند برای تو انگری و در برج از دین وی بشو و معلوم است که چون تو انگرا ظالم  
 باشد بتر باشد که تو اضع تو انگر بدتر از تو اضع ظالم است اینست نیکداشت اندامها  
**فصل** بدانکه حرکت و سکون تو بانداهای تست بیج یک و مصیبت بکار مدار و پیوسته  
 بظاقتها مشغول می باشی بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال مانو گردد و اگر در طاعت و شکر  
 بکار برده باشی راحت و فایده آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تویی نیاز است و  
 ز بهر نماز تا خویشتن را عشو نهی و کونی که خدایتعالی رحیم است و کریم و گنایان بندگان  
 پیام زد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر روی زهر قاتل تمبیه دارد و گوینده  
 این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که  
 زیر کانت که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق  
 آن باشد که هر چه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخورد با مرزش  
 بدانکه این سخن که خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ چیز  
 نمکند و باموختن علم مشغول نشود و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که مرا به همه علم بیجا  
 کند بی آموختن چنانکه در انجیل را علیه الصلوة و السلام و کسی که تو انگری خواهد و از بختات

علم به بیخ باغ غنچه نظر دار  
 بر وزن چرخ غنچه بیخ باغ  
 وصف و موصوف و وقت و غیر  
 باشد و کاتب و آقا  
 باین وزن در این باب  
 علم حکم کلمات در این  
 آری

حاشیه  
 حرف چهارم نای مشد  
 گفته کاری کردن و کنای  
 نمودن من  
 شمع در معنی کرم  
 این بعضی گویند کرم  
 بر فعل اول است که  
 باشد در مقام و همان  
 او معنی مسخر و سلوک  
 که هر که در انام گویند  
 جز نفع بخورد و اسامی و  
 خود منظورند از نفع هرگز  
 کرم است و بعضی گویند کرم  
 است که بگوید در نفع  
 باشد یا باشد بد بگوان بود  
 و آنچه از خود رانند دیگران  
 باشد بخوابد و بعضی گویند  
 کرم است بر چیز نیک را  
 معنی از بیدار  
 شمع یا شمع حرکت دین سلوک  
 پیش سحر کار بوشه کردن  
 از عروج و قافوس  
 سحر

و حرارت و کس کردن دست بار و گوید که خدایتعالی کرم است باشد که بی رنج لطفی  
 بمن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را محق دانی و برایشان خندی  
 و اگر چه از کرم و قدرت خدایتعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو  
 خندند چون امرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کردار نیک و خدایتعالی میگوید  
**وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ يَحْسِبُ نَدْرُوهُ مَكْرًا نَجْمًا بَكَرًا وَيَسْئَلُ حَقِّقَتَالِي**  
**جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** جزا بر قدر کردار شما خواهد بود و میگوید **إِنَّ الْآبْرَارَ**  
**لَنْ يَنْجِيَهُمْ وَأَنَّ الْعَجَّارَ لَنْ يَحْتَمِيَهُمْ** نیکوکاران در بهشت آیند و نیکوکاران در دوزخ  
 و چون از جهد خویش دست برنیداری و در طلب سیم و زر در طلب علم و در طلب سعادت  
 آخرت نیز دست مدار و زود آخرت برگیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشد و خویشتن  
 را عشو ه مده که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آن است که  
 مملکت آخرت و سعادت ابد بد بر بخی اندک که روزی چند بکشتی پس آن کن که بزرگان  
 و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم پیش گرفتند چنانکه ابهامان غافل که غره  
 شدند و خویشتن را عشو ه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهاد  
 و تقوی بجا آورد و باین همه بجات باید که این همه بجا آورده را خطر نادر راه است  
 چنانکه معلوم است که هر که نماز و نذر رود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم بپرا  
 کند و بر بگیرد که بایه همه خطر راه افتند در راه است بآن کار آخرت نیز همچنین میدان  
**پیدا کردن معصیت دل بد آنکه آنها را از معصیت کردن چنانکه گفتیم**

و آنکه ز سعادتی را که بخواهی در آنجا  
 حقه

شوانی داشتن تا پیشتر دل زنجاست و پلیدی صفات نکو مهیده پاک کنی که اصل است  
 و ایمرتن وی هست اگر وی پاک و شایسته بود برانداها جز پاکی و شایستگی نرود و اگر  
 پلید بود و بصفات ناپسیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترسد و که از کوزه آن  
 بیرون آید که در وی بود و صفات نکو مهیده بسیار است چون سوره طعام و سوره نگاه  
 و سوره تنخین سپوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد سه صفت  
 است که بیشتر پارسایان انان خلاص نیابند و تا دل از ان پاک نکنند پارسای  
 اصل ندارد و آن حدیث دریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است  
 چیزی پاک کننده مرد است بخمیکه چنان قوت دارد که حکم وی بزخیل روان بود و هر وی  
 دل که بنده از پی آن فراشود و عجب یعنی پندار نیکو پیشتر اما حدیث شایسته از بخلی  
 که بخلی آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ در و پس آنکه نمستی که در خزان  
 خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخلی وی عظیم ز درشت تر باشد و  
 حسد آن بود که ویرا دشوار بود که خدا تعالی از خزان قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون  
 مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خواهان آن باشد که آن نعمت را  
 حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت بیایی  
 باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حدیث گفته اند را  
 چنان خور که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس روی حمت نکند که دنیا  
 هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد مال یا جا

سوره تغویین  
 در مسدود از خارج  
 قال انبیاء علیهم السلام  
 رسول الله و باطل الحقیقت  
 کما تامل انار العطب  
 سوره قال انبیاء علیهم السلام  
 علیه السلام بخیر من خلق  
 فان کان عاجب  
 سوره درج کتب  
 نورس ازنده  
 بدان

یا علم و ورع و وی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه  
 بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویش را به همه مسلمانان  
 ابناءز باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنا اند که یکدیگر را نگاه  
 میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی در و مند شود همه تن آگایی یا بد چون  
 دل خویش بدین صفت نیایی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل  
 کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما با شرک نهانیت که بیشتر خلق آنرا نشاند از  
 پوشیدگی و معنی ریای آن بود که خواری که تراسب طاعت و علم و زهد منزلقی باشد در  
 مردمان و جایی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که پارسائی  
 جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کار نما که میکند از علم و  
 عبادت برای روحی و ریای مردمان میکند و نشان این ریای آن باشد که چون  
 عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگویید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر  
 شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کند و حرمت  
 وی نگاه ندارند و با وی در معاملات مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخیزند و جای  
 بوی ندهند و مخاطر خود چشم بیند و اگر چشم بیند تعجبی بیند که اگر در سر این  
 عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوی منی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است  
 و آنرا جزایم جوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و  
 این از آن ریای باشد که در خبرست که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرموده

شهر ریای خویش را  
 بخلق بی شکلی نمودن  
 در وی در ریای هم نمونی  
 ریای باشد در صورت  
 و او عطف بدهد ۱۲  
 غایت  
 شه روی بضم اول  
 و سکون ثانی و تخماتی  
 یعنی در خسارت  
 که جزئی بود گویند  
 یعنی ریای ساستگی و  
 ایستادگی و تقصیر و تجسس  
 نمودن و پیدا کردن  
 حساب و بافت هم  
 است ۱۲







باز زیند که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مراد فرموده اند که عمل ویرا راه ندهم که در میان  
 مردمان فخر آوردی پس عمل بنده دیگر که نوری از ان می نماید یا از صدقه دروزه نماز  
 با آسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید بایستد این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته  
 تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مراد ستوری نیست که عمل ویرا راه ندهم پس  
 عمل بنده دیگر از گدایی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به  
 آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستد و این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته  
 عجم نگذارم که عمل و از من درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی  
 پس عمل بنده دیگر با آسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کند از نیکی فرشته  
 آسمان پنجم گوید که این عمل برابر روی و باز زیند و برگردن و پند که من فرشته  
 حسدم و حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کنسی نیکی کردی  
 زبان در ایشان دراز کردی من عمل ویرا راه ندهم که از من درگذرد و پس عمل بنده دیگر  
 بر آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این  
 عمل بر روی و باز زیند که وی بزنجکس ویرا بلای ورنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی  
 کردی و من فرشته هفتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد و پس عمل بنده دیگر می برند  
 با آسمان هفتم از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد  
 و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن  
 می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی و باز زیند و قطن بردل و زیند که

این ضابطه  
 در بیان فضیلت  
 و برتری این اعمال  
 است و در این  
 کتاب مذکور است  
 که هر کس این  
 اعمال را بکند  
 در روز قیامت  
 پادشاه خواهد  
 شد

من باز دارم از خداوند خویش بر عهده خالص برای وی نباشد و وی بسبب خویش  
 رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش حبه است میان فقها و با ملک و  
 آوازه جسته است در شهر ما فرموده است خداوند جلش از که عمل و پیراهند هم هر عمل  
 خالص خدای را نباشد آن را با بود و خدایتعالی عمل مرئی نپذیرد پس عمل بنده دیگری بر بند  
 نماز آسمان بهنم در گذرد از نماز روز و روز که توجع و عمره و خلق نیکی و ذکر خدای و  
 بهر ملایک آسمانها بموانعت با ایشان می روند تا همه بجا بهار دارند و بخدایتعالی رسانند  
 و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدایتعالی گوید شما رقیب یکدیگر نیستید که در بنده  
 میسند و من مطلع بر دل و ایم این عمل برای من نکرده است بروی ما و اجنت من پس فرستگان  
 گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست بروی لعنت کند پس معاذ  
 گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون تو انم کردن  
 یا معاذ بمن اقتدا کن اگر چه عمل تو کوه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از  
 خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله مکن و بزرگ خویشستی مکن با مردم  
 و بر نکو میدن ایشان بر خود تنها مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کار و دنیا برین  
 آخرت میفکن و اینست من تکبر مکن چنانکه از بد خوئی تو حذر کن پیش کسی با دیگری راز  
 مگوی و بویستن مردمان مقرر که انگاه سگان و دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله  
 تعالی **وَالنَّاسِطَاتِ لَشَطَّائِدِی** که آن چیست معاذ گفت آن چیست یا رسول الله گفت  
 سگانه دوزخ که پرست و گوشت از استخوان باز کند معاذ گفت یا رسول الله ازین

معاذ بن جبل را  
 فرمود که این عمل را  
 از تو بپوشانم  
 تا من از آن خبر  
 نداشته باشم  
 و اینست معاذ بن جبل  
 که در روز قیامت  
 از سگان و دوزخ  
 نجات یابد

خصلتها که را نمائی یا بد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا معاذ این آسان است  
 بر هر که خدایتعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان  
 قرآن باش آنگاه روایت کنند که بچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن از بیم  
 این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و  
 حسد و غیبت و غیر آن بر بچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم  
 آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عایمان ازین صفت رسته تر اند از قرآیان و علما  
 و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند  
 تا باطن ازین پلیدها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی  
 دینا است و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که دوستی دینا سر همه خطاهاست  
 ائت دینا ایست و با این همه دینا کشت زاد آخرت است که زاد آخرت از دینا بر  
 توان گرفت لیکن هر که از دینا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگردد دینا  
 کشت زار آخرت ویست و هر که از دینا تنم جوید هلاکت گاه ویست و الله اعلم  
**فصل** اینقدر که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرت است و باین هدایت  
 خویشتر را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب جای  
 علوم الدین حاصل کن تا سر و بطن تقوی شناسی همچون بطن تقوی آنرا کن دی از صنفا ناپسندیده  
 پاک کردی امیدوار که حجاب بریخزد و میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت  
 الهیت تارازنای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این

له قرآن ای تالیان  
 و پارسایان  
 عه با آنکه دنیا سر همه خطاهاست  
 است درستی آن اصل  
 همه مستجابست و چه نگویم  
 از آن باشد که او دشمن  
 خلعت و دشمن دوستان  
 خدا و دشمن دشمنان خدا  
 آقا دشمنی خدا بآن کند  
 که ماستی خالی بر بندگان  
 او زنده با بوی نرسند و آقا  
 دشمنی با بدست سال خدایان  
 کند که خود با جلوه میکند در  
 چشم ایشان می آید  
 ما در عبودیت شریک ندار  
 بیخود بخورند و بیخ آن  
 بکشند از آقا دشمنی با دشمنان  
 عطا بآن کند که این صفا  
 چون عاشق خود میکند  
 سعادتی

سعادتی  
 هر دو یکبار  
 دشمنان ایشان  
 دهد که در بدست  
 شدن ایشان



بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه  
 کار فرمایش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدینجا  
 که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد که همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت  
 جلال و شکسته و گرفته دل باشی این احدی را باید که پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و  
 باطن که این تداب صحت است با آنکه همیشه باقت و از تو جدا نیست و دیگران باشند که  
 از تو جدا شوند **اداب عالم است** اگر از اهل علم باشد ادب او آنکه فزاح حوصله و  
 بردبار باشد و نیکو خوی نشست و برخاست وی با وقار و حرمت و آهنگی بود پیوسته  
 سر در پیش نمانده باشد بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل بیست و حرمت و برینج کس از خلق تکبر  
 نکند مگر بظلمات ایشان را و ظلم ایشان را در چشم ناخوار کند و در جمیع صدر بخونید که  
 آن تکبر بود و بزل و بازی عادت نکند که بیست و از دلها بشود و باشاگردان رفیق  
 کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال و خطلی باشد از او با صلاح آورد  
 با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند تنگ ندارد و از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با او  
 دهد بخت قبول کند و عیب ندارد و از لغت خویش بازگرد و دوشاگرد را منع کند از علیکه  
 او را زیان دارد و اول ویرا بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض  
 کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن ویرا از ناشایست پاک کند و بغیر آنها  
 آراسته بکند و ویرا از دنیا با خرت خواند و از حرص بزد خواند و باید که هر چه فرمایند  
 بدان کار کند که گفتاری کردار اثر نکند **اداب متعلم** ادب متعلم با استاد آن بود که

عنه انقضی شد آمدن  
 کسی را در بیان آمدن و  
 خانیان ۱۲ است  
 مع و قار بفتح آریه  
 در استی علم تکبیر و از برای  
 اند و در تری بفتح معنی بار  
 شد است ۱۲ اصراح  
 مع و در شریع و معنی است  
 تقی است و مقدم است بر حق  
 ماور و صبر و معنی سلیمین  
 در حدیث آمده است که  
 انکبذ عبد لا یعقل الا بالوقت  
 یعنی کسی که در بند است از او  
 بنبو و گویم و نیز در غیر  
 آمده است من اعترافنا  
 و در لسان الله الله تعالی  
 غلبت بیات اولیاد العلم  
 و انما فی انفسنا باو انکبذ  
 و انما فی الدیاب غیر الا باوان  
 خجسته را اگر چه آن  
 کلمات را که خود  
 کلمات را که خود

بسیار است  
 که او را حدیث است  
 که علم را در علم  
 وقت جوانی وقت که  
 کردن رود از دنیا  
 نیز ایمان تو بماند  
 بهمانه





و از عاثر مردمان باشد و ادب صحبت با مردمان مجبور بر آنست که  
 حدیث ایشان خویشان را در نیگونی و آنچه در زبان ایشان رود گوشش هماری  
 و حکایت نکنی و خویشان را از سخنانی نامهور ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان  
 محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی صحبت کنی  
 بملطف اگر میبند قبول بینی اما ادب صحبت برادران و دوستان  
 باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نبینی که رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوشه داری تا دوستی با کسی کنی  
 چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که صحبت  
 احمق بیخ چیز نبود و عاقبت وحشت و قطعیت بود و نیکو تراحوال احمق آن بود که  
 خواهد که نیکویی بنورساند کاری کند که ترا زیان وارد دوی نداند بلکه گفته اند که دشمن  
 عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خوئی باشد که باید که صحبت دشوار بود و هر  
 نشود و بد خوئی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشان بر نیاید و چنین گفته اند که  
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسیایش تو بود و بوقت کار افتادن شخه تو بود  
 و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری  
 کند و اگر از تو نیکویی بیند بر دل نویسد و اگر شتی بیند بر پشاند و صحبت با  
 کسی کن که اگر سخن گویی ترا راست گوئی دار و اگر کاری پیش آید ترا امر خود سازد  
 و اگر رنجی پیش آید خویشان را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

۴۱  
 خن از کس که در حق او  
 شکر است خطا نکند  
 مفضلان طریقت گفته اند  
 الخزانو لا تفصح  
 عیاش

علی مرتضیٰ رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و در هیچ خویش  
 از برای منفعت و اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشود لکن  
 کند تا کار تو راست شود و سیم خصلت صلاح است با هیچ منفعت و فاسق دوستی نباید  
 گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شروی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد  
 وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی بترسد بر هیچ کسیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت  
 زیان کار بود و اگر چه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن  
 معصیت فزاید و در کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که غیبت  
 بر دل پارسایان آسان تر از جامه و سیاه و انگشترین زترین پوشیدنیست با آنکه  
 غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و ب دیده اند بر دل ایشان آسان  
 شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که هجت با کسیکه دنیا دوست بود زهر  
 قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند  
 دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گی جستن است با دیگران و گفته اند در  
 استر را بر یک آخر بندی اگر هر رنگ نشوند بخوی شوند و طبع و خوی از یار یار  
 همچنان شود که پیش آتش پیمبر یک با آتش نزدیک بود چشم خصلت آنکه راست  
 گوئی بود که هجت دروغ گوئی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **خصل**  
 بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی  
 مگر زنده گانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی در دست ستم است

معنی شایسته بودن زنی زیاده  
 جمیع بر ایشان شده و در هیچ  
 نشسته و چنان که زنی در آب  
 معنی بسیار بودن زنی بسیار  
 قفا نمی باشد از هر دو جوان  
 و گنای از دنیا و طبعان  
 است دوستی  
 معنی استر بودن  
 کفر از دولت بسیار  
 است ۱۲

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا  
 در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آتش در روزگار گذاشتن با دمی تامل  
 نگیرد و در وی آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه  
 است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه  
 بوی حاجت آفتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد بوی  
 صبر باید کردن و مدارا تا فرآگذارد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را  
 هر چه بینی از وی خود از آن حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و دامن  
 آینه مومن بود یعنی نیک بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند  
 ترا ادب آموخت گفتن سخن لیکن هر چه مراد نمود از دیگران از آن دور بودم و  
 بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بدانند دست بدارند ادب ایشان تمام  
 باشد و السلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد  
 بدان سب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دست است  
 که یکدیگر را میزنند و رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم در پیشه شد و دو مسواک باز  
 کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت  
 آن یا گرفت یا رسول الله این راست بنوادلی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم گفت سخن یک ساعت با کسی صحبت نکنند الا آنکه دیر سوال کنند از حق آن صحبت که  
 تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتن هیچ دو تن با یکدیگر

در ادب و صحبت با دیگران  
 در بیان ادب و صحبت با دیگران  
 در بیان ادب و صحبت با دیگران  
 در بیان ادب و صحبت با دیگران

خویش



برادر و دوست خویش را از ان پسند که خویش را اندوستی وی نفاق بود و در دنیا  
 و آخرت بر او بال باشد اینست آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست ناک  
 دوست بنامند از ایشان خدرباید کرد که بیشتر شربنواز ایشان رسد که هر که دوست بود  
 جز تو خواهد و هر که ترانداند با تو کاری ندارد و آماج از ایشان آن باشد که بزبان دوستی  
 نماند و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شدی در محله یا در سجایا در هر  
 یا در بازار او بزرگان با ایشان آبنامند که هیچ کس را چشم خود ننگری باشد که با  
 خدایتعالی او اقرب باشد و نزد خدایتعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالی  
 سه چیز در سه چیز پنهان کرده است <sup>سه</sup> سخط خویش در مصیبتها پنهان کرده است پس هیچ  
 صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدایتعالی در آن باشد خوشنودی خود در طاعتها پنهان  
 کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست حساب  
 ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده ویرا حقر مدار باشد که وی از  
 اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید  
 داشت و پچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا زود خدایتعالی بس حقر است هر که  
 ویرا بزرگ دارد نزد خدایتعالی حقر باشد و این خویش را فدای دینای خلق مکن که  
 و پچکس محقر ازان نبود که آخرت خویش بدینای دیگری بفرود شد و با آنکه خشم  
 خدایتعالی ویرا حاصل آید در خشم مردمان نیز حقر باشد و ازان طمع که کرده باشد  
 محروم ماند که هر که برای خوشنودی خلق چشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بر او

سه نفاق با کسی  
 در دنیا و آخرت  
 سه سخط بختین و  
 غای مجرب  
 غضب  
 سه اولیا با تو  
 درستان و در بندگان  
 قریب و در بندگان  
 حق تعالی از بندگان

خلق را خستگین گرداند و هر که برای رضای خدایتعالی از خشم خلق پاک ندارد و خدایتعالی  
از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با او بخصومت مشغول  
مشو که عمر در سر آن نشود و رنج حضمی دراز نشود و دین در میان تپناه نشود و غره مشو بدوستی  
ظاهری که فرمایند و نیز شناییکه زبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب  
کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا پس عجب مدار که غیبت  
زبان بتو دراز کند که اگر تو انصاف دوی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بگن  
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر چنان بود که در غیبت ایشان  
و طمع از مال و جاه و معاشرت خلق بریده و اگر ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار  
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدایتعالی  
پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذری  
در خویشتن بخواه چون مومن باشی که عذر جوی باشد چون منافق باشی که عیب جوی  
بودی بچکس نصیحت مکن تا آنجا که اثر قبول در روانه بینی که اگر چنان بود نصیحت نشود و  
دشمن تو شود و اگر در مسله خطا کند و دانی که از تو فائده نخواهند گرفت میاموز که از  
تو فائده بگیرند و بدشمنی تو بر خیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه  
باطلف با ایشان بگویی که این شاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را  
عز و جل که ایشان را مسخر تو گردود شکر ایشان از تو دفع کرد و اگر برخی بتو رسد از ایشان  
سر و کار ایشان با خدایتعالی گذار و بمکانات مشغول مشو و مگو چرا حق من را شناختی

و کار به لفظ سر  
بمنی پیش و خوار  
است از غیبت

و مراد بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم فضل و نسب خویشتن است و ندان نشان  
 حماقت است و هر که احمقتر بود خویشتن بیش استاید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویشتن  
 مردمان واجب تر شاسد و بد آنکه حق تعالی کس را برنجاندن تو بدان مسلط کند که تو گناه  
 کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج که کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان  
 باشی هر چه حقی گویند بشنود هر چه باطل گویند خود را کس از او هر نیکی که از ایشان  
 آید آنی زبان بدان گوید دارد و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند  
 در میان خلق سلامت بنا بد و سلامت انگس باید که انصاف بد بد و انصاف سخا بد  
 یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مراد نشانی ده از این مریدان تو بکسی که حجت را بشناسد  
 گفت اگر کسی میجویی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجویی که تو باروی بکشی  
 همکنان بشناسند **فضل** یکی از حکما وصیت کرده است و بسیار موخته شاگرد خود را که چون  
 صحبت کنی با دوست و دشمن آبرو و کشاده دار و مراعات کن پنجاه که خویشتن را خوار دارد  
 لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مزلت و در همه کارها میانه باش پنجاه که  
 بسیار کنی تا از حد بشود پنجاه که تقصیر کنی تا بعد زسد و چون راه روی بخویشتن فرو  
 منگر و از آن سو و ازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون  
 بنشیننی ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین و انگشت های دست با هم مگذار و با محاسن  
 بازی مکن بدست و با انگشتی نهمین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان  
 خلال مکن و آب دمان مینداز از او براندن مگس از خویش بسیار دست مینماید و بر روی

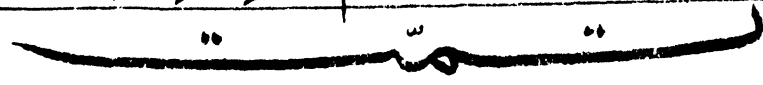
صلح کنی بی صلح اول  
 کسی را گویند اگر گشت از  
 چیزی نشنود و عیبی  
 اصم خوانند و بدینی  
 زار و وقت و تاب  
 زار و وقت و تقصیر  
 و توان و زار و تقصیر  
 هم آمده است  
 صلح و تقار با صلح  
 از جنگی و از جنگی کردن  
 صلح و وقتن بکس اول  
 و صلح نامی و وقتن بکس اول  
 نون تو افغان کند  
 و متواضع است





اندرک علم بود و پیش از آنکه میکند نداند ریخ وی بسیار بود و ثواب اندک همچون  
 مزدوری که همه روز بیگل و نواوه کشته تا در می بوی دهند و مثل علم چون هندی  
 بود که یک ساعت خط چند بر جای کشیده وینار بوی دهند هر چند علم و معرفت  
 بیش میشود ریخ کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زیاد آخرت علم  
 است و حاصل آید که این جهان را باطنی دانی و خود را مسافری شناسی و  
 درین رباط از پیران آمده تا به تعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که  
 برین رباط چندان دل نهنی که از مقصود سفر بازمانی و پیرانان را فراموش  
 کنی و هر حال از غم و شامدی که بتورسد بگوئی **اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا السَّيِّدُ رَاجِعُونَ**  
 بدل نبر زبان و دستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو پناه  
 خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و  
 این کتاب نمودار است از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر  
 یاد کرده شد **بِإِذْنِ رَبِّكَ وَبِإِذْنِ رَبِّكَ وَبِإِذْنِ رَبِّكَ وَبِإِذْنِ رَبِّكَ**  
**وَإِنَّمَا كُمْ لِمَا حِبُّ وَيَرْضَى وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ**  
**وَعَلَىٰ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا**

لطف نامه با دانش  
 مغفوتی چون بسیار  
 توی را از دنیا با نماند  
 کشتی که یک دو یک  
 میان از انان توی ساخته  
 باشند و گلی کاران  
 بدان سخن است  
 انشا الله تعالی  
 صلح حاصل بقدر تقوی  
 و نفع خیر است  
 همه بر آینه از زمان  
 خدایم در آینه با بوی  
 و سب از تقوی بسیار  
 صلح از تقوی است





گرفت و بوطن باز گشت و از برای صوفیه خانقاهی کرده و از برای طلب علم بنای مدرسه  
و اوقات خود را بر وظایف خیر رومی کرد و از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب تدریس علوم  
تا آن زمان که بجز اجرت حق پیوست در رابع عشر جمادی الآخره خمس و خمس مائیکه از انجا بر  
گفته است که روزی میان نازنینین و ناز دیگر بمسجد حرام درآمد و چیزی از وجد و احوال  
فترام افرو گرفته بود نمیدانستم که باستم و بنشینم جای می طلبیدم که ساعتی استراحتی کنم بجهت  
خانه بعضی از باطلا که در حرم داشت درآمد و بر پهلوی راست در برابر خانه بنشیناد  
و دست خود را بر روی ستون ساختم تا خواب بگیرد و طهارت من منتقض نشود و ناگاه یکی  
از اهل بدعت که با آن مشهور بود آمد و مصلا بر در آنجا عت خانه بنیاد است و از جیبش لوحی  
بیرون آورد و گمان می بردم که از سنگ بود بر آنجا چیز مانوشته بود و آنرا بر بوسیدم و باز  
در از گذار و دوری خود را از هر دو جانب بر آنجا مالیدم و تصرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را  
بالا کرد و از آن بوسیدم و بر چشتمهای خود مالیدم و باز آنرا بوسیدم و در جیبش چون من آنرا  
دیدم مرا از آن گرا همت بسیار شد با خود گفتم چه بود که رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی  
تا این مبتدعان جزوادی از شاعت آنچه میکنند و باین تفکر خواب از خود دور میکردم تا  
طهارت من فاسد نگردد ناگاه از حسن غایبم در میان خواب و بیداری این دم که عرض است  
بسیار کشاده و مردم بسیار یافته اند و در هر یکی کتابت مجلد و همه پیش شخصی درآمدند از آنجا  
ایشان سوال کردم گفتند حضرت سالت صلی الله علیه و سلم اینچنان شسته است و اینها صاحب  
مذاهبند میخواهند که عقاید و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه و سلم خوانند و صحیحند

دعاست تقاضای  
خود کند شخصی  
سنگینه را  
رخت و می تازد در  
بمان حافظه را  
و بر سر او  
علیه وسلم  
داود و خاندان  
تاریخ نویسی  
تاریخ است  
و اعتقاد خود را  
نسخه می کند  
و دست وی کتابی  
مجموعی است  
و اعتقاد خود را  
نسخه می کند  
و دست وی کتابی  
مجموعی است  
و اعتقاد خود را  
نسخه می کند  
و دست وی کتابی  
مجموعی است

در آنجا

دادم و گفتم  
این کتاب است  
و معتقدان  
الاذن ذی  
تو خدمت  
کتاب است  
نواعد القیامه  
که عزالی  
که دست  
آن اذن  
دردن  
دردن  
دردن  
دردن

بآنجا رسیدم که غزالی میگوید و الله تعالی بعثت النبی الامی القزازی محمد صلی الله علیه وسلم  
 الی كافة العرب العجم والحج والانس چون با بنجار رسیدم اثر بشارت و تبسم در رو مبارک وی  
 صلی الله علیه وسلم ظاهر شد چون بعت و صفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن اشغاف کردی گفت  
 این الغزالی غزالی آنجا ایستاده بود گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت  
 رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد دست مبارک خود بوی داد غزالی دست مبارک ویرایم بوی  
 و رو خود بر آنجا میمالید بعد از آن نشست رسول صلی الله علیه وسلم بقرات بکس چند آن استبشار  
 نمود که بقرات من قواعد العقاید چون از حجاب درآمد و در چشم من اثر کرد بود از آن گران  
 و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابو الحسن ذی قدس الله تعالی روح که قطب من خود بود از او  
 دیده چنین جزو داده است که حضرت رسا پناه باموی عیسی علی نبینا وعلیهم السلام مفاخره و مبان  
 کرده است بغزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسا پناه بتعذیر بعض منکران غزالی امر فرموده و بعض  
 گویند که اثر تا زیان در فرزند آن شخص می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲ -  
 نقل من لغات الانس للمولانا ملا عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه

### خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب ببرکت لصاب پیش ازین در ۲۶ هجری معراج الطبع در آمده  
 رونق استهتار یافته بود اما چون مشاققتش از دایره خوش در پرت و تاب و تشنگان داوی  
 تمنایش نایسراب بودند لهند ابار دیگر اول بقدر امکان بقیع متنش نموده پس ازان مضمی آیات  
 کلام الله و ترجمه اوعیه ما توره و معانی لغات دقیقه و نواید بسیار از کتب محمد معروفه بران افزوده

تاریخ شازده دم دیقده  
 علم استهتارش با روی گریه  
 با روح اسکان کینه بود  
 بنده دین آوان ناکده  
 بیان که دین حق فرزند  
 که در گریه و ضلالت  
 راه یافته اند معجز این کتاب  
 و سیمیا است که بر پنهانی بی نظر  
 اسرار القای شریک بنایه  
 خاصه و عام بکسب ایش و  
 فرمایش علم اشاکرت  
 انتهای غایت گزیند نظر  
 نایب شایسته قلندریا حرکت  
 میخیزد بگلزار با شاکت تایید  
 غوغای انسانی شکر  
 هجری در میان بنوی  
 سلطان اخبار بگلزار نظر  
 کتب استهتار



اطلاع بر کتابیکه از مزار کتب ناب  
 در غنای غنای وقت سر وقت













